

سال اول

شماره سوم

پایادگار

مجله ماهیانه ادبی و علمی و تاریخی

مدیر مسئول

عباس قبال

فهرست مندرجات

- ۱۲-۱ جشن هزار ساله تولد ابو العلاء معری
۱۶-۱۳ میر نوروزی بقلم آقای محمد قزوینی
۳۱-۱۷ میر علی هروی کاتب سلطانی
ظروف سیمین ساسانی در موزه طهران بقلم آقای دکتر
۴۲-۳۲ مهدی بهرامی
۴۸-۴۳ شرح حال حاجی ملاهادی سبزواری بقلم آقای دکتر غنی
۵۴-۴۹ اولین روزنامه چاپی فارسی در ایران
۵۹-۵۵ اخبار علمی
۶۱-۶۰ راجع باحوال شیخ لطف الله عاملی بقلم آقای محمود شهبابی
۶۶-۶۲ قتل ملکشاه سلجوقی
۷۱-۶۷ یک نمونه از خط وصال شیرازی بقلم آقای علی افقه
۸۰-۷۲ دروازه های نهصد و سی ساله یزد بقلم آقای مجید زاده صهبای
۸۰ جهد در راه تحصیل علم

یادگار

آبان ماه ۱۳۲۳

اکتبر - نوامبر ۱۹۴۴

ذی قعدة ۱۳۶۳

مسأل روز

جشن هزار ساله تولد ابوالعلاء معری

درست هزار سال پیش یعنی در سال ۳۶۳ هجری روز جمعه سه روز مانده
با خرمایه ربیع الاول نزدیک بغروب آفتاب شاعر بسیار مشهور عرب ابوالعلاء احمد بن
عبدالله بن سلیمان در خاندانی قدیم از قبیله تنوخ در قریه معرفه النعمان از قرای
جنوبی حلب از پدر و مادری عرب نژاد و سازی زبان قدم بعرضه وجود گذاشت اما
هنوز چهار سال از عمر او نگذشته بود که بر اثر ابتلاء بمرض آبله از دو دیده
نابینا گشت و از آن پس دیگر رنگ دنیا را ندید تا آنکه در شب جمعه سوم ربیع الاول
از سال ۴۴۹ پس از هشتاد و شش سال زندگانی از این عالم رخت بر بست و از قید
دوزندانی که او خود راهمواره در بند آن دو اسیر میدانست و بهمین جهت خویشتن
را « رهین المحبسین » میخواند یعنی از زندان نابینائی و از زندان خانه که در آن
بمیل انزوا و احتجاب اختیار کرده بود رهائی یافت و روح بلند پروازش بعالمی پهناورتر
و آزادتر از تنگنای این دنیای جانگاہ پرید .

با وجود نابینائی ابوالعلاء از همان ایام کودکی بتحصیل و تعلیم مشغول شد
و انواع ادب بخصوص نحو و لغت را پیش پدر خود و جمعی دیگر از علمای معرفه و

حلب و بلاد مجاور دیگر فرا گرفت و چون هوش و حافظه ای فوق العاده داشت. در همان صغر سن تا آنجا پیش رفت که در یازده سالگی بگفتن شعر پرداخت و طولی نکشید که شاعری فحل شد و در سخن سرائی ابتدا بتقلید متنبی شروع کرد و سبک نظم و قالب افکار و خیالات آن شاعر استاد را سر مشق خود قرار داد و ظاهر آدر آغاز شاعری آرزوی او آن بود که مانند متنبی شاعری مدیحه سرا بار آید تا از راه نظم قصاید و ستایش این و آن زندگانی را بر احوال و عزت بگذرانند بهمین علت قسمت مهمی از اشعار ابتدای عمر ابو العلاء تقلید هائیسست از متنبی اما کمی بعد از آنجا که طبیعت او و اوضاع و احوال زمان و محیط زندگانی او هیچگونه شباهتی بطبیعت و اوضاع زمانی و مکانی متنبی نداشته بتدریج مجرای خیال و طرز فکر ابو العلاء تغییر یافته و بر اثر نابینائی که شاید علت العلل بدینی او نسبت بدنی و ابناء روزگار بوده و نیز بعلت اوضاع آشفته شام از لحاظ سیاسی و دینی و معاشرتها و مطالعات ابو العلاء این شاعر صاحب سیره و سبک خاصی شده که او را در میان شعرای عرب ممتاز کرده است و شاید از بسیاری جهات در این ردیف نتوان برای او نظیری یافت چه این گوینده حکیم اگر چه از جهت اسلوب کلام و درپاره ای از اخلاقیات از متنبی و در تشویق مردم بزهد و تنسک از ابو العتاهیه پیروی نموده لیکن در قسمت اعظم از افکار و فلسفه مخصوص بخود منفر دست و سبک و سیره خاصی دارد که بهیچکس از قدمای شعرای عرب شبیه نیست.

از سال ۳۹۳ بعد یعنی از موقمیکه سن ابو العلاء بسی رسیده بود تغییر عجبیبی در زندگانی این شاعر بروز کرده باین معنی که ابو العلاء یکسره از خوردن گوشت و حیوانیات دست کشید و ایام سال را مگر در دو عید فطر و قربان بگرفتن روزه مشغول شد و جز مطالعه و گفتن درس بکاری دیگر سر فرود نیاورد، از ملاقات کس و ناکس و رفتن باین در و آن در بکلی اعراض نمود و حال تنفیری را که از جنس دوپا و جامعه انسانی و اخلاق و عادات بنی آدم پیدا کرده بود بوضعی لطیف در قالب الفاظ منظوم میریخت و بهر چیز که بتخیال خود آنرا ناروا و برخلاف عدل و انصاف می یافت با همین حربه جمله میگرد و بهمین جهت از همان اوان شهرت

معاصرین من
بآزار ولعن
الیم سر می
زخم زبان
مظاهر جلا
از دنیا و ما
بهمین علت
پر آفت و
برخلاف این
تقوی و تهی
و بیش بو
راحت و ما
ابناء جنس
دسترس ان
عقل و اند
و فرصت م
نمیشمارند
با
و انزوا از
خود نبود
معرفة النعم
او باشد به
نماند زیر
میخواست
نشدند

معاصرین متعصب و تنگ حوصله اش او را پیکر و زندقه و الحاد منسوب داشتند و بازار و لعن و هجو و تکفیرش بر خاستند و شاعر بیچاره که از رنج ناپائمی در عذابی الیم سر میگرد و بآن خوش بود که روی منحوس گرانجانان را نمیتواند دید از زخم زبان و خبث طینت ایشان در بلائی عظیم تر افتاد و همین مصیبت او را که از مظاهر جلال و جمال عالم مادی چیزی نمیدید و حظی نمیبرد نسبت بانزوا و انقطاع از دنیا و مافیها مانوس تر و در اجتناب از معاشرت با مردم جری تر نمود و شاید هم بهمین علت باشد که ابوالعلاء با اینکه مانند خیام و حافظ دنیا را نا پایدار و سراسر پر آفت و مخافت و مردم آنرا بی تکلیف و سرگشته و بیچاره و گمراه می بیند بر خلاف این دو گوینده بلند نظر راه چاره را تنها در پیروی از عقل و ورزیدن زهد و تقوی و تهیه زاد و توشه آخرت تشخیص میدهد در صورتیکه خیام و حافظ چون کم و بیش بوجود عالمی غیر از همین عالم مادی ظاهری امیدوار نبوده و عقل را بلای راحت و مایه و سوسه نفس انسانی می شمرده و عاقبت کار عمر را ناپیدا میدانسته اند ابناء جنس خود را بدریافتن کار دل و تمتع از همان لحظه و آنی که فی الحال در دسترس انسان است و بر گرفتن کام و التذاذ از هر چیز که آنا غفلت آورد و خرمن عقل و اندیشه و زهد و تقوی را بر باد دهد میخوانند و جز همین اغتنام از دم موجود و فرصت میسر هیچ حقیقتی دیگر را مسلم و استوار و شایسته اطمینان و امیدواری نمیشمارند.

با وجود رغبتی که ابوالعلاء از همان ابتدای زندگانی نسبت بگوشه گیری و انزوا از خود ظاهر ساخته بود باز بیعلاقه بطلب شهرت و نشر صیت فضایل و نام خود نبود و چون نسبت بوجود خود و کلام و دانش خویش اعجابی زیاد داشت معرفه النعمان را کوچکتر از آن میدید که قابل گنجایش و ستایش مرد بزرگی مانند او باشد بهمین نظر در سال ۳۹۹ عازم بغداد شد لیکن يك سال و نیم بیشتر در آنجا نماند زیرا که دارالخلافه یعنی بزرگترین و مشهورترین بلاد اسلام را هم چنانکه میخواست نیافت و چون در بغداد مقدم و مقام او را بشکلی که انتظار داشت گرامی نشمردند بلکه جمعی از علما و وجها و شعرا بمخالفت و معارضه با او قیام نمودند از

اقامت در آنجا نیز ملول شد و در ۴۰۱ بمعره برگشت و تا ۴۴۹ که در همانجا مُسرد دیگر از مولد خود بیرون نرفت و همواره در قید دو زندانی که یکی را طبیعت و دیگری را خود بر گزیده بود ماند و در این مدت روزی نبود که درجه فقرت او از اجتماع و اهل اجتماع فزونی نیابد.

عمر ابو العلاء چنانکه پیشتر هم اشاره کردیم در این مدت بیشتر بتدریس ادب و نحو و لغت و شرح اشعار خود و نظم ایات میگذشت و با اینکه این شاعر در گفته‌های خویش فقر را ستوده باز در عسرت و تنگدستی نمیزیست، مختصر ضیاع و عقاری موروثی داشت و ظاهراً از مزدی که بعضی از شاگردان او نیز بوی میدادند کمکی برای اصلاح حال معیشت خود میگرفت اما هیچوقت زیر بار قبول مستمری و وظیفه‌ای از امراء و رجال دولت نرفته و مناعت و عزت نفس خود را از این راه آلوده نکرده است.

آثار منظوم و منثور ابو العلاء زیاد بوده لیکن بدبختانه اکثر آنها بیاد فنا رفته و آنچه از آن جمله باقیست نسبت بمقدار تلف شده بمیزان بالنسبه کمی است.

اول کتاب مشهور او دیوان سقط الزند است حاوی اشعار دوره جوانی شاعر مر کباز قصایدی در مدح و رثاء و شرح بعضی حوادث که اگر چه از لحاظ لطف شعری دست کمی از شعرهای دیگر او ندارد لیکن در هیچیک از آنها آراء و افکار حکمتی که امتیاز عمده ابو العلاء هم بهمانهاست دیده نمیشود.

مهمترین آثار ابو العلاء حاصل دوره ایست که او در معره انزوای کامل اختیار کرده و در راه و رسمی که بعدها همانرا تا آخر عمر از دست نداده و رزیده و پخته شده بوده است.

شاهکار این دوره از زندگانی او مجموعه اشعار است بنام «لزومیات» متضمن گفته‌هایی که هر کس از مطالعه آنها بخوبی میتواند کلیه آراء و عقایدی که معری بنشر و اظهار آنها علاقه تام داشته و یا آنکه دیگران آنها را بصواب یا ناصواب از این شاعر دانسته و باو بسته اند استنباط کند.

کتاب مشهور دیگر ابو العلاء «رسالة الغفران» است که آنرا این گوینده حکیم

در سال ۲۴
نموده .
و علی بن
نویسند گاه
ببهبشت راه
بسیار که
که بدیگر
مردم را بی
بغذاب و مغ
الهی و سز
با شاعر بلند
بر آستان
بهبشت آگ
آ
الملائکه
معارضه با
ابو
از هشتاد و
طول نک
معره باقی
بریک طر
جمله «ر
سن
که ابو الع
چون بمیر

در سال ۴۲۴ بشر نوشته و بیکی از ادبای حلب بنام علی بن منصور بن قارح تقدیم نموده . در این کتاب ابو العلاء علی بن منصور مذکور را در عالم خیال ببهشت میبرد و علی بن منصور در آنجا از کلیه کفار و زنادقه و بددینانی که در میان شعرا و نویسندگان و علماء و اعیان بجهتی از جهات مستحق رحمت حق شده و آمرزیده ببهشت راه یافته اند دیدن میکند و در این دیدار از زبان ایشان نوادر و حکم و ظرایف بسیار که جمیع آنها را ابو العلاء ساخته و پرداخته و ضمناً باین وسیله خواسته است که بدیگران بفهماند که راه نجات تنها همان نیست که علمای دین مشخص کرده و مردم را پیروی در آن میخوانند بلکه بیشتر کسانی که در نظر این جماعت محکوم بعذاب و مغلذ در آتش جلوه میکنند ممکنست در حقیقت مستحق رحمت و غفران الهی و سزاوار همنشینی با حور و غلمان باشند و در این مرحله حکیم معرّه تا حدی با شاعر بلند نظر شیراز هم آواز است که میگوید :

بر آستانه میخانه گر سری بینی مزن بیای که معلوم نیست نیت او
بهشت اگر چه نه جای گناهکارانست بیار باده که مستظهرم برحمت او

آثار دیگری که از ابو العلاء باقیست عبارتست از مجموعه منشئات او و در سالة الملائکه و قسمتی از کتاب « الفصول و الغایات » که بزعم بعضی آنرا این شاعر در معارضه با قرآن یا بتقلید از آن پرداخته بوده است .

ابو العلاء چنانکه اشاره کردیم در شب جمعه سوم ماه ربیع الاول سنه ۴۹۹ پس از هشتاد و شش سال عمر در معرّه النعمان بر اثر ناخوشی مختصری که سه روز بیشتر طول نکشید فوت کرد و او را در همانجا بجا سپردند . مرقد او هنوز همچنان در معرّه باقیست و در بالای لحد او بعبادت مردم شام سنگی برپاست که بخط کوفی مشجر بربیک طرف آن عبارت : « قبر ابی العلاء ابن عبدالله بن سلیمان » و بر طرف دیگر آن جمله « رحمة الله علیه » کنده شده .

سنگ مزبور اگر چه بسیار قدیمی است لیکن تاریخ ندارد معروف چنین است که ابو العلاء چون در مدت عمر زنی اختیار نکرد و بالنتیجه فرزندی نیارود گفت که چون بمیرد بر لوح قبر او این بیت را بنویسند :

هذا جناح ابی علی

وما جنیت علی احد

این بیت امروز بر سنگ قبر او نیست و شاید هم این روایت اصل تاریخی نداشته باشد زیرا که مسافرین و سیاحانی که پس از مرگ ابو العلاء قبر او را زیارت کرده هیچیک بوجود چنین بیتی بر سنگ مزار او اشاره ننموده اند.

قبر ابو العلاء تا این اواخر همچنان مخروبه و مهمل مانده بود، چندی قبل دولت سوریه ببنای ضریحی جهت آن قیام کرده و بسبب قدیم بنائی در آنجا ساخته شامل مدرسه و مسجد و کتابخانه ای با حیاط و باغ بالنسبه وسیعی و اینک در صدند که کتابخانه آنرا با گرد آوردن همه قسم کتب مفید مزین نمایند و بهمین منظور است که آقای دکتور طه حسین رئیس هیأت نمایندگی مصر در این جشنها از طرف دولت خود تقبل کرده که دوهزار لیره مصری برای این کار بدولت سوریه واگذار



از شش ماه قبل از این «مجمع علمی عربی» در دمشق که از مهمترین مراکز ادبی شرق نزدیک است و ریاست آنرا استاد بزرگوار آقای محمد کرد علی وزیر فرهنگ سابق سوریه دارد و جمع کثیری از ادبا و علما و شعرای شام و غیر شام بسمت عضویت آن انتخاب شده اند تصمیم گرفت که از تاریخ ۲۵ سپتامبر (سوم مهر ماه) تا یک هفته جشنی در بلاد مختلفه سوریه بیاد گذشتن هزار سال بر تاریخ تولد ابو العلاء معری برپا کند و با ایراد محاضرات و نوشتن مقالات و انتشار کتب و رسائل ذکر این شاعر حکیم را که مایه افتخار سرزمین شام است تجدید نماید. بهمین نیت مجمع مزبور از میان اعضای خود پنج تن را برای اداره این کار و تهیه مقدمات جشن یا باصطلاح عرب «مهرجان» برگزید و این هیأت که ایشان را «لجنة مهرجان ابی العلاء» خواندند مرکب بود از:

۱- آقای خلیل مردم بك منشی کل مجمع علمی و وزیر سابق معارف سوریه از شعرا و ادبا و نویسندگان مشهور شام و برادر آقای جمیل مردم بیک وزیر خارجه کنونی سوریه.

۲- آقای جمیل صلیبا ۳- آقای جعفر الحسینی ۴- آقای داود تکریتی هر سه از اعضای

مجمع علمی

فضلاى عالیة

این

و مصر و تونس

فرستادند و

ابو العلاء مس

ممالك عالم

و آقای الفر

عضویت م

دولت

اشكال مواد

ممالك عربی

دمشق شام

۱-

آقای

فنی وزارت

آقای

لغوی همایو

آقای

آقای

آقای

آقای

آقای

از طرف ج

آقای

فاروق اول

مجمع علمی هـ- آقای دکتر اسعد طلّس از اعضای مؤسسه علمی فرانسه در شام و از فضیلت عالیقدر .

این هیأت بتمام ممالک عربی زبان یعنی لبنان و فلسطین و شرق اردن و عراق و مصر و تونس و الجزایر دعوتنامه هائی بنام یک عده از مشاهیر شعرا و ادبای این بلاد فرستادند و بیشتر قصدشان نیز این بود که تنها عربی زبانان یعنی کسانی که از کلام ابو العلاء مستقیماً لذت میبرند در این جشنها شرکت کنند بهمین نظر از فضیلت سایر ممالک عالم دعوتی بعمل نیامد تنها آقای مارسه از مستشرقین بسیار مشهور فرانسه و آقای الفرد گیوم از مستشرقین انگلیسی و مدیر این مجله را که از سالها پیش افتخار عضویت مجمع علمی عربی دمشق را دارد بجهاتی خاص دعوت نمودند .

دولتین حجاز و یمن باین دعوت جوابی نفرستادند و تونس و الجزایر هم بعلمت اشکال مواصلات و دوری راه نتوانستند نمایند گان خود را روانه دارند لیکن سایر ممالک عربی زبان یک عده از بزرگترین و مشهورترین ادبا و شعرای خود را روانه دمشق شام کردند، اینک اسامی نمایندگان هر یک از کشور های عربی :

۱- مصر

آقای دکتر طه حسین بك رئیس جامعه فاروق اول در اسکندریه و مستشار فنی وزارت معارف مصر

آقای احمد امین بك استاد ادبیات در کلیه فؤاد اول در قاهره و عضو مجمع لغوی همایونی .

آقای احمد شائب استاد نقد ادبی در جامعه فاروق اول

آقای دکتر عبدالوهاب عزّام مدیر مؤسسه شرقیه در جامعه فؤاد اول

آقای ابراهیم عبدالقادر مازنی از مشهورترین روزنامه نویسان مصر بنمایندگی

از طرف جراید مصر

آقای عبدالحمید العبادی عمید کلیه الاداب (رئیس دانشکده ادبیات) در جامعه

فاروق اول .

۲ - عراق

آقای استاد طه الراوی رئیس تعلیمات عمومی در وزارت معارف عراق

آقای دکتر مهدی البصیر استاد دار المعلمین عالی بغداد

آقای مهدی الجواهری از شعرای مشهور و مدیر جریده الرأی العام

۳ - لبنان

آقای استاد انیس الخوری المقدسی استاد جامعه امریکائی بیروت

آقای اب شدیاق استاد جامعه یسوعیین

آقای دکتر عارف العارف نماینده وزارت معارف لبنان

۴ - فلسطین

آقای استاد اسعاف النشاشیبی عضو مجمع علمی

آقای عزمی النشاشیبی مدیر قسمت اسلامی رادیوی قدس

آقای فهمی نما مدیر رادیوی شرق نزدیک در یانا

۵ - شرق اردن

آقای استاد ادیب وهبه مدیر تعلیمات عمومی در شرق اردن

آقای محمد الشریقی از شعرای مشهور

پس از رسیدن نمایندگان بدمشق جلسه اول جشن در دانشگاه سوریه ساعت پنج بعد از ظهر روز دوشنبه سوم مهر ماه بتوسط جناب آقای شکری القوتلی رئیس جمهوری افتتاح یافت.

افتتاح جشن هزار ساله تولد معری در دمشق مصادف شد با افتتاح انجمن اتحاد عرب در همین روز در شهر اسکندریه مصر. همین تصادف بر آن باعث آمد که یک عده از خطبا و روزنامه نویسان بین این دو واقعه حال قرابت و اتحاد منظوری پیش خود فرض کرده و برای تحریک حس ملیت عرب هیاهوئی راه انداختند مثل آنکه ابو العلاء در هزار سال پیش برای نشر همین قبیل افکار قیام نموده و پیشقدم اتحاد عرب بوده است در صورتیکه ابو العلاء فرسنگها از این گونه خیالات مخصوص بعصر ما دور میزیسته و مانند سایر نوابغ همشان خود بزرگتر از آن بوده است که بقومی مخصوص یا باهل یک زبان متعلق باشد ابو العلاء و امثال او از افتخارات عمومی نوع بشرند

بهمین جهت حق آنست که کلیه مردم حق شناس بدون تمیز زبان و ملیت در تجلیل ذکر و تعظیم مقام و نام او با یکدیگر شرکت کنند و در این کار گفتگو هائی در میان نباشد که موجب رنجش جمعی فراهم آید و بالنتیجه در اساس آن اتحاد و صمیمیتی که لازمه این گونه تجلیل و تعظیمهاست شکستی روی کند.

بدبختانه شروع این زمزمه از آقای رئیس جمهوری سوریه بود باین معنی که معظم له در نطق افتتاحیه خود چنین گفت: «در همین روزی که ما برای تخلید ذکر ابو العلاء معری مایه افتخار سر زمین شام دور یکدیگر گرد آمده ایم در مصر عزیز نمایندگان بلاد عربی اجتماعی دیگر دارند تارشته اتحاد بین آن بلاد را محکمتر کنند و این تصادفی بس نیکوست چه در یکروز ما همگی برای یک منظور واحد گرد آمده و پی سپر مسلکی واحد شده ایم و آن تجلیل یاد گارهای عرب و سعی در اعلاى شأن و برافراشتن قدر این قوم است...»

از این گذشته بعضی دیگر از فضلاء معتبر شام که بدبختانه هنوز در دین سخت متعصب اند بیعضی عباراتی دیگر در ضمن محاضرات و مقالات خود تفوه کردند که در میان بعضی از نمایندگان غیر شامی اثری خوش نداشت چنانکه آقای سلیم الجندی عضو مجمع علمی عربی دمشق در نطقی که در روز آخر جشن در جامعه سوریه در باب دین ابو العلاء ایراد نمود چنین گفت: «در امر دین بابو العلاء نسبت های زشت داده اند چنانکه او را برهمانی و زندیق و ملحد و کافر و دهری و قرمطی و شیعی و دروزی خوانده اند...» همین عبارت یعنی آوردن مذهب شیعی در ردیف برهمانی و زندیق و غیرها جمعی از حضار بخصوص نمایندگان شیعی مذهب عراق را آزرده خاطر کرد اگر چه کسی چیزی بظاهر نگفت لیکن این قبیل بیانات در خارج بی اثر نماند چنانکه آقای سید محسن ابو طبیح نایب رئیس مجلس شیوخ عراق که در دمشق بود در طی مقاله ای که بتاريخ ۲۴ شوال در روزنامه الف باء دمشق منتشر ساخت جوابی بسیار معقول بسلیم جندی داد از آنجمله در آنجا خطاب باو و سایر شامیان میگوید که نشر این گونه اباطیل و برباد دادن کاهپای پوسیده در این موقع که مجامعی برای اتحاد عرب تشکیل می یابد از نادانی و بیخبری و درست نقض غرض است.

دو واقعه دیگری که در ایام جشنهای هزار ساله تولد معری رخ داد و بی سر و صدا و بدون گفتگو و شرح و بحث نگذشت یکی آنکه دکتور زکی مبارک از نویسندگان نامجوی مصر که اورا بشرکت در این جشنها دعوت نکرده بودند و بهمین جهت از این پیش آمد دلخوش نبود در یکی از مجلات مصر مقاله ای نوشت و تمام فضایل ابو العلاء را منکر شد و سیره اورا ناپسندیده و شعر و نثرش را مصنوع و متکلف شمرد حتی جسارت ورزیده بجای ابو العلاء اورا ابوالنزول خواند انتشار این مقاله سخیف بقدری در عموم بخصوص در میان نمایندگان مصر که یکی از هموطنان ایشان بچنین حرکتی مبادرت ورزیده بود سواثر کرد که استاد عبدالقادر مازنی از دمشق دکتور زکی مبارک را در قاهره پای تلفون خواست و تقییح کرد و بین ایشان در تلفون سخنانی درشت رد و بدل شد.

واقعه دیگر آنکه اداره رادیوی شرق نزدیک در یافا هیأت نمایندگان مصر را دعوت نمود که در مراجعت بمصر در رادیوی یافا یکرشته محاضرات ادبی بعربی ایراد کنند و دو اتوموبیل مخصوص برای بردن ایشان بآنجا (بغیر از آقای دکتور طه حسین که قبلاً بیروت رفته بود) بشام فرستاد. در سز حد سوریه و فلسطین مأمورین گمرک و پلیس سرحدی قریب سه ساعت این نمایندگان محترم را که همه از مشاهیر فضیله عالم عربی هستند یعنی آقایان احمد امین و عبدالحمید عبادی و دکتور عزام و احمد شائب و ابراهیم عبدالقادر مازنی را برای تحقیق و تفتیش سرپا نگهداشتند و چون این ایام باز اوضاع فلسطین حال خوشی ندارد و بین یهود و مسلم منازعاتی در کار است به بدترین وضعی با ایشان رفتار نمودند و عاقبت آقای مازنی را که سالهاست در دفاع از مسلمین فلسطین و مخالفت با سیاست صهیونیة یهود میکوشد و مقالات بسیار در این باب در جراید البلاغ و الاهرام نوشته از ورود بخاک فلسطین منع کردند و او بدمشق برگشت و این پیش آمد ناگوار در محافل ادبی شام و مصر موجب تأثیر بسیار ناگواری شد.

باری جشنهای هزار ساله تولد ابو العلاء معری مقارن طفیان این قبیل افکار عصیبت و حماسی شروع شد بهمین نظر آنطور که شایسته مقام جلیل سخنگوی حکیم مشربی مثل ابو العلاء بود بیطرفانه از آب در نیامد یعنی در حقیقت غالب نمایندگان بجای آنکه مقام بلند معری را در عالم فکر و خیال روشن کنند و بزرگی

قدر اورا

و هزار سال

خ

بینی هارا

آسمانی

که بلا فاه

خطابه ص

گفت آقا

است که

را برای

آ

و کتاب فص

باب فصاح

او در انش

را خواند

ایراد نطق

که پندار

که مانند

بگردد چ

و پنداری

لحاظ تعلی

سوریه در

نویسند گا

مو

ضحی الاس

بر هر سلط

فصاحت

قدر او را از لحاظ عمومی و کلی بنمایانند بعرب بودن و عربی شعر گفتن او چسبیدند و هزار سال پس از تولد آن نابغه بزرگوار بهانه‌ای جهت اظهار تعصب خود بدست آوردند خوشبختانه در این میان کسانی نیز بودند که مانند خود معری این قبیل کوتاه بینی‌ها را خلاف شأن اهل فضل و معرفت دانسته و شاهباز فکر بلند پروازشان در آسمانی بالاتر از حد بینش این گونه مردم جولان میکرد. سز سلسله این جماعت که بلافاصله بعد از رئیس جمهوری سوریه در میان کف زدن ممتد حضار بر میز خطابه صعود کرد و قریب یکساعت با فصاحتی بیمانند و باشور و ایمانی طبیعی سخن گفت آقای دکتر طه حسین بود که مانند ابو العلاء نابینا و روشن بین است و اول کسی است که در مصر راجع با ابو العلاء تحقیقات علمی مفصلی کرده و رساله اجتهادیه خود را برای گرفتن درجه دکتری در همین خصوص پرداخته است.

آقای دکتر طه حسین در این مدت يك ساعت در باب دیوان لزومیات معری و کتاب فصول و غایات او مرتجلاً ایراد کرد که همه را در اعجاب فرو برد، هر چه در باب فصاحت کلام و روانی لفظ و افسون بلاغت و شمر دگی عبارت و موسیقی خاص او در انشاد اشعار گفته شود کم است. کلیه کسانی که نوشته‌های دکتر طه حسین را خوانده و او را شایسته لقب «عمید الادب العربی» دانسته بودند چون او زادر حین ایراد نطق بیچشم دیدند و سخن گفتن او را بگوش شنیدند بزرگی او را دو صد چندان که پنداشته بودند یافتند بخصوص که آقای دکتر طه حسین بلند نظرتر از آنست که مانند پاره‌ای دیگر از نمایندگان شریک در این جشن گردد تعصب قومیت یازبان بگردد چنانکه باطناً با انجمن اتحاد عرب از آن نظر که آنرا از وجهه سیاسی وهم و پنداری بیش نمیدانند و غیر قابل اجراء می‌شمارد موافقت ندارد و تنها این امر را از لحاظ تعلیم و تربیت و تمدن ممکن میدانند. جلسه دوم که باز در دمشق در جامعه سوریه در روز چهارم مهر تشکیل یافت بنطق آقای احمد امین بك از بزرگترین نویسندگان محقق مصر افتتاح یافت.

موضوع محاضرة آقای احمد امین پیروی ابو العلاء بود از عقل بعقیده مؤلف ضحی الاسلام ابو العلاء بالاتر از هر دینی بدین عقل متدین بود و قدرت و حکم آنرا بر هر سلطه و قدرتی مقدم میداشت. محاضرة آقای احمد امین نیز يك مقدار بعلت فصاحت کلام و قدرت استدلال و يك مقدار هم بسبب سابقه شهرت ناطق فوق العاده

مطبوع طبع افتاد و مورد تحسین حضار واقع شد. روز سوم هیأت نمایندگان بدعوت دولت سوریه بمعرفه النعمان بر سر تربت ابو العلاء معری رفتند. واقعه بسیار مؤثر این روز آن بود که پس از وصول بمعرفه النعمان آقای دکتر طه حسین از همراهان خواهش کرد که مدتی او را بر سر تربت ابو العلاء بیکه و تنها بگذارند تا فارغ از هر کس



آقای دکتر طه حسین رئیس جامعه فاروق اول

وحید و منفرد بر مزار گوینده ای که مانند او بر اثر ظلم طبیعت از دیده ظاهر بین محروم شده و بهمین علت از ابتدای جوانی مهر مخصوصی بابو العلاء پیدا کرده راز و نیاز کند.

جلسه چهارم در روز ششم مهر در حلب و جلسه پنجم در روز بعد در بندر لاذقیه و جلسه ششم باز در جامعه سوریه دمشق برگزار شد و در هر یک از این جلسات هم نمایندگان محاضرات و شعرا اشعاری ایراد کردند و در روز آخر آقای محمد کرد علی رئیس مجمع علمی عربی بنطقی بلیغ دوره جشنهای هزار ساله تولد معری را ختم نمود و نمایندگان بتدریج بممالک خود برگشتند.

دمشق شام ۱۹ مهر ۱۳۲۳

میر نوروزی

بقلم علامه استاد آقای

محققزینی

این تعبیر در یکی از غزلهای معروف حافظ آمده که مطلع آن با چند بیت
اول آن از قرار ذیل است :

ز کوی یار میآید نسیم باد نوروزی

ازین باد ارمدد خواهی چراغ دل برافروزی

چو گل گر خرده داری خدارا صرف عشرت کن

که قارون را غلظهاداد سودای زراندوزی

طریق کام بخششی چیست ترک کام خود کردن

کلاه سروری آنست کز این ترک بر دوزی

سخن در پرده میگویم چو گل از غنچه بیرون آی

که بیش از پنج روزی نیست حکم میر نوروزی

ندانم نوحه قمری بطرف جویباران چیست

مگراو نیز همچون من غمی دارد شبانروزی

الی آخرالایات ، کلمه «میر نوروزی» چنانکه ملاحظه میشود در آخر بیت چهارم استعمال شده است و در این کلمه در اینجا ایهام است مابین معنی قریب آن یعنی بهار و سلطان بهار و شوکت و صولت بهار ، و بین معنی بعید آن که مراد شاعر بطبق تعریف «ایهام» همیشه همانست لاغیر ، و این معنی بعید این تعبیر عبارت بوده از

پادشاهی یا امیری یا حاکمی موقتی که سابق در ایران رسم بوده در ایام عید نوروز محض تفریح عمومی و خنده و مضحکه او را بر تخت می نشاندند و پس از انقضای ایام جشن سلطنت او نیز پایان میرسیده، و گویا پادشاه حقیقی وقت محض متابعت سنت عمومی در آن چند روزه خود را بر حسب ظاهر از سلطنت خلع میکرد و نام پادشاهی را با جمیع لوازم ظاهری آن از فرمانروائی مطلق و اطاعت عموم عمال دولت از کشوری و لشکری از او امر و نواهی او یکی از ادانی الناس و اگذاری نموده و این شخص مسخره در آن چند روزه یک نوع سلطنت دروغی صوری محض که واضح است جز تفریح و سخریه و خنده و بازی هیچ منظور دیگری از آن در بین نبوده انجام میداده و احکامی صادر می نموده و عزل و نصب و توقیف و حبس و جریمه و مصادره میکرد و پس از چند روزی سلطنت صوری کوتاه او پایان میرسیده و امور باز بمجاری عادی خود جریان می یافته است، و باین مناسبات تعبیر «پادشاه نوزوزی» یا «میر نوزوزی» کنایه شده بوده است از پادشاهی که مدت سلطنت او بسیار کوتاه و فرمانروائی او بسیار متزلزل و بی دوام و بی اساس باشد، در کتاب تاریخ جهانگشای جوینی جلد اول صفحه ۹۷-۹۸ در اوایل فصل راجع بفتح خوارزم بدست لشکر مغول گوید: «و در آنوقت (یعنی اندکی قبل از حمله مغول) خوارزم از سلاطین خالی بود از اعیان لشکر خمار نام ترکی بود از اقربای ترکان خاتون (۱) آنجا بوده است... چون در آن سواد اعظم و مجمع بنی آدم هیچ سرور معین نبود که در نزول حادثات امور و کفایت مصالح و مهمات جمهور بالاو مراجعت نمایند و بواسطه او باستیز روزگار ممانعت کنند بحکم نسبت قرابت خمار را باتفاق با اسم سلطنت موسوم کردند و پادشاه نوزوزی ازو بر ساختند و ایشان غافل از آنچه در جهان چه فتنه و آشوب است و خاص و عام خلائق از دست زمانه در چه لگد کوب الخ، انتهى، و در تذکره دولت شاه سمرقندی صفحه ۴۱۶ در شرح احوال میرزا علاءالدوله بن بایسنقر بن شاهرخ بن امیر تیمور گورکان گوید:

«القصه نصیب
(برادرش)
و دشت قبا
باز بدستور
[ظ: نورو
بسته نمود
باد سحر از
غور و غر
چون
وزیر معروف
آن غزل (ط
میتوان گفت
بیرون آی
بودن این وز
را در اثر ته
زده بود که
پنجه شاه ش
تواریخ مفص
واضح گشت
بوزارت خو
این حدس لا
کوتاه و گ
و ایر

«القصه نصیب جام علاء الدوله همیشه از خم فلک دردی درد بود ... بعد از وفات (برادرش) بابر سلطان در شهور سنه احدی و ستین وثمانمائه باز از طرف اوزبک و دشت قبیچاق بخراسان آمد و ولد او ابراهیم سلطان متصدی سلطنت خراسان بود باز بدستور سابق در دست فرزند متهور ذلیل شد و چند روزی چون پادشاهان نوروزی^(۱) [ظ: نوروزی] در هنگام نوروز آن سال در دار السلطنه هرات حکومتی شکسته بسته نمود جهانشاه تر کمان از طرفی مزاحم و سلطان سعید ابو سعید خود همچون باد سحر از میانه برخاست که من آخر الامر عاجز وار در مصاحبت پسر عازم جبال غور و غر جستان شد الخ».

چون غزل خواجه مذکور در فوق در مدح خواجه جلال الدین تورانشاه وزیر معروف شاه شجاع و ممدوح بسیار محبوب حافظ است و نام او صریحاً در آخر آن غزل (طبع وزارت فرهنگ سنه ۱۳۲۰ ص ۳۱۷) مذکور است لکن با احتمال بسیار قوی میتوان گفت که این بیت محل گفتگوی ما: سخن در پرده میگویم چو گل از غنچه بیرون آید که بیش از پنج روزی نیست حکم میر نوروزی باید در ایام محبوس بودن این وزیر گفته شده باشد یعنی در ایامی که شاه شجاع جلال الدین تورانشاه مذکور را در اثر تهمتی که رقیب او رکن الدین شاه حسن وزیر دیگر شاه شجاع در حق او زده بود که وی با برادر شاه شجاع شاه محمود صاحب اصفهان و از دشمنان قوی پنجه شاه شجاع مکاتبه و مواضعه دارد بحبس انداخته بود و بعدها چنانکه در کتب تواریخ مفصلاً مسطور است پس از تحقیق دقیق چون برائت ساحت تورانشاه بر شاه شجاع واضح گشت رکن الدین شاه حسن را بقتل آورد و جلال الدین تورانشاه را مجدداً بوزارت خویش منصوب نمود (در حدود سنه ۷۷۰) و «میر نوروزی» بر فرض صحت این حدس لابد اشاره خواهد بود بر رکن الدین شاه حسن مذکور که ایام وزارت او بسیار کوتاه و گویا بیش از چند ماهی نبوده است.

و این رسم «پادشاه نوروزی» که چنانکه گفتیم سابق در ایران معمول بوده

۱ - نسخه خطی تذکره دولتشاه متعلق با آقای دکتر غنی: چون میر نوروز،

تاهمین سنین او آخر (و شاید همنوزدم) در بعضی نواحی ایران آثاری از آن باقی بوده است، یکی از دوستان موثق نگارنده از اطبای مشهور که سابق در خراسان مقیم بوده اند در جواب استفسار من از ایشان در این موضوع مکتوب ذیل را باینجانب مرقوم داشته اند که عیناً درج میشود: «در بهار ۱۳۰۲ هجری شمسی برای معالجه بیماری به بجنورد رفته بودم از اول فروردین تا چهاردهم فروردین در آنجا بودم، در دهم فروردین دیدم جماعت کثیری سواره و پیاده میگذرنند که یکی از آنها بالباسهای فاخر بر اسب رشیدی نشسته چتری بر سر افراشته بود جماعتی هم سواره در جلو و عقب او روان بودند یکدسته هم پیاده بعنوان شاطر و فرّاش که بعضی چوبی در دست داشتند در رکاب او یعنی پیشاپیش و در جنبین و در عقب او روان بودند چند نفر هم چوبهای بلند در دست داشتند که بر سر هر چوبی سر حیوانی از قبیل سرگاو یا گوسفند بود یعنی استخوان جمجمه حیوانی و این رمز از آن بود که امیر از جنگی فاتحانه برگشته و سرهای دشمنان را با خود میاورد، دنبال این جماعت انبوه کثیری از مردم متفرقه بزرگ و خرد روان بودند و هیاهوی بسیار داشتند.

تحقیق کردم گفتند که در نوروز يك نفر امیر میشود که تا سیزده عید امیر و حکم فرمای شهر است باعیان و اعزّه شهر حواله نقد و جنس میدهد که همه کم یا زیاد تقدیم میکنند باینطریق که مثلاً حکمی می نویسد برای فلان متعین که شما باید صد هزار تومان تسلیم صندوقخانه کنید البته مفهوم این است که صد تومان باید بدهید، البته این صد تومان را کم و زیاد میگردند ولی در هر حال چیزی گرفته میشود. غالب اعیان بر غبت و رضا چیزی میدادند زیرا جزو عادات عید نوروز بقال نیک میگرفتند. از جمله بایلخانی هم مبلغی حواله میدادند که می پرداخت، بعد از تمام شدن سیزده عید دوره امارت او بسر می آید و گویا در یک خانواده این شغل ارثی بوده

بهرمنندان

بتص

میرعلی هر

شعبه ظریف

مهارت در

نظام الدین

دیده است

میر

مقارن شده

مسلم بوده

ماوراءالنهر

نظا

میرزا با یقرا

و از معاشر

تاریخ دهم

خط نستعلیق

۱ -

کرد و مد

و حلب و

ص ۱۸۷)

هست و رق

احسن الله

میر علی هروی کاتب سلطانی

بتصدیق خبرگان فن یکی از بزرگترین استادان خط نستعلیق مولانا میرعلی هروی مشهدی است که قریب پنجاه سال در مشهد و هرات و بخارا بتعلیم این شعبه ظریف از خط فارسی و تحریر نسخ و قطعات بآن مشغول بوده تا آنجا که در مهارت در کتابت نستعلیق ثالث میرعلی تبریزی واضع این خط و قبله الکتاب نظام الدین سلطانعلی مشهدی شده و بواسطه هنر خود از روزگار اقبال و ادبار بسیار دیده است .

میرعلی اصلاً از مردم هرات و از سادات حسینی آنجاست . ظهور او با ایامی مقارن شده است که استادی خط نستعلیق در سراسر خراسان سلطانعلی مشهدی را مسلم بوده و این استاد خوش شیوه و شاگردان او در مشهد و سایر بلاد خراسان و ماوراءالنهر بتعلیم این خط مشغول بوده اند .

نظام الدین سلطانعلی مشهدی ملقب بقبله الکتاب که در دستگاه سلطانحسین میرزا اباقرا (۸۷۳-۹۱۱) و وزیر هنر پرورش امیرعلی شیرنوائی (۸۴۴-۹۰۶) میزیسته و از معاشرین و دوستان شاعر شهیر مولانا عبدالرحمن جامی (۸۱۷-۸۹۸) بوده و در تاریخ دهم ربیع الاول ۹۲۶ فوت کرده بدو واسطه شاگرد میرعلی تبریزی واضع خط نستعلیق است باین معنی که سلطانعلی مشهدی این خط را در پیش اظهر تبریزی

۱ - اظهر تبریزی در اوایل عمر از تبریز بهرات و کرمان و یزد و اصفهان سفر کرد و مدتی در این نواحی ماند سپس بشیراز و از آنجا بیصره و بغداد و مکه و شام و حلب و بیت المقدس سفر نمود و بسال ۸۸۰ در بیت المقدس مرد (خط و خطاطان ص ۱۸۷) يك قطعه بخط نستعلیق خفی از او در جزء مرقع گلشن متعلق بکتابخانه گلستان هست و رقم آخر آن این است : « کتبه الفقیر المحتاج الی رحمة الله تعالی و غفرانه اظهر احسن الله احواله فی الدارین » .

تعلیم گرفته و اظهر شاگرد جعفر تبریزی ۱ است و جعفر شاگرد مستقیم میرعلی تبریزی واضح نستعلیق. میرعلی هروی ابتدا در هرات در پیش یکی از شاگردان سلطانعلی مشهدی یعنی زین الدین محمود مشق میکرد و چون استعداد و مایه ای در این راه ظاهر کرد عازم مشهد شد تا مستقیماً از سلطانعلی تعلیم بگیرد. میرعلی مدتها در مشهد ماند و در زیر دست استاد مسلم خراسان نشو و نما یافت و طولی نکشید که خود در این فن استادی سرآمد شد و با استاد دم برابری و همسری زد. بعلمت طول اقامت در مشهد میرعلی هروی بمشهدی نیز شهرت یافته است.

لاهیجی مؤلف تذکره الخطاطین در احوال میرعلی هروی چنین می نویسد: «در مشهد مقدس خدمت سلطانعلی رسید و مشق و تعلیم گرفت و در آنجا نشو و نما یافت، جلی و خفی و قطعه نویسی را بدرجه اعلی رسانید و خط را بر پایه بلند نهاد که دست هیچ خطاط بآن نمیرسید، از جمله یادگار او در این زمان این اشعار است که بقلم جلی نوشته و در دارالسیاده بر در دارالحفاظ نصب فرموده:

سلام علی آل طه و یاسین سلام علی آل خیرالنسائین (کذا)

الی آخر هفت شعر است و در آخر اسم خود چنین رقم کرده است: «خادم آل علی میرعلی الحسینی»، مقطع این غزل را نوشته است:

چو جائی رسد لذت تیغ قهرش چه غم گرمخالف خورد خنجر کین
و این دو بیت را که جناب میر در باب تاریخ این کتابت فرموده بقلم متوسط از هر جانب صفحه در پائین در مصراع محرف نوشته، قطعه:

ماند در صفحه ایام ز مشکین قلم یادگاری که بگویند از او اهل قلم

بهر تاریخ مه و سال کتابت امروز ده ذیحجه نگر کلک قضا کرده رقم

اگر چنانچه محتمل بنظر می آید «قضا» ماده تاریخ این قطعه باشد از آن چنین

۱ - جعفر تبریزی رئیس خوشنویسان دربار میرزا بایسنقر (۸۰۲ - ۸۳۷) بود و او را بهمین جهت انتساب بایسنقر جعفر بایسنقری میگفتند اصل شاهنامه بایسنقری بخط او در کتابخانه گلستان هست که ۸۳۳ تاریخ دارد و کاتب آنرا جعفر بایسنقری رقم کرده برای احوال او رجوع کنید بتذکره دولت شاه ص ۳۵۰ و حیب السیر ج ۳ جزء سیم ص ۱۵۰ و خط و خطاطان (ص ۱۹۲ - ۱۹۳)

بر می آید که در سال ۹۰۱ میرعلی هروی هنوز در مشهد ساکن بوده است .
 قاضی نورالله در مجالس المؤمنین میگوید که: « چون خط او بکمال رسید
 با مولانا سلطانهلی در مقام دعوی شد و اهل عصر جانب مولانا گرفتند و آخر او سه
 قطعه از مولانا سلطانهلی گرفته تقلید کرد تا با قطعه های مولانا پیش او بردند مولانا
 متحیر شد که آیا خط او کدام است و بعد از تأمل بسیار خط ملا میرعلی را برداشت »
 نصر آبادی در تذکره خود گوید که: « بعضی خط او را بخط ملا سلطانهلی
 ترجیح میدهند و بعضی برخلاف این گفته ، عزیزی شعری که يك مصرعش اینست
 در باب ایشان گفته : در رتبه هیچ میر بسطان نمیرسد ، مجملأ خط را بمرتبه اعلی
 رسانیده ۲ ، امیرعلیشیر در مجالس النفایس در باب میر علی نوشته که « خط نسخ
 تعلیق را در غایت خوبی می نویسد بمرتبه ای که کسی هرگز نظیر او ننوشته ۳ »
 میرعلی هروی پس از آنکه در تحریر نستعلیق استاد و مبرز شد بموطن اصلی
 خود هرات که در این تاریخ بر اثر وجود سلطان حسین میرزا بایقرا و امیرعلیشیر
 نوائی مجمع ارباب ذوق و صنعت و کانون هنر و کمال بود شتافت و در آنجا مقیم شد
 و در سایه حمایت این امیر و وزیر هنردوست قرار یافت اما چون مردی صوفی مشرب
 و اهل طاعت و عبادت بود زیاد گرد این در و آن در نمیگشت و بتصدیق امیرعلیشیر
 در مجالس النفایس : « در کنجی منزوی نشسته و در بروی غیر بسته و روز و شب
 بطاعت و عبادت مشغول » میزیست .

پس از فوت سلطان حسین میرزا بایقرا که در ۹۱۱ اتفاق افتاده میرعلی هروی
 مخدوم و مشوق معینی نداشته تا آنکه شاه اسمعیل صفوی در سال ۹۱۹ بر
 هرات استیلا یافت و مولد میرعلی تحت اداره مستقیم شاهزادگان صفوی
 و حکام پادشاه ایران قرار یافت از جمله مدتی از تشویق و حمایت خواجه کریم الدین
 حبیب الله ساوجی وزیر خراسان و مخدوم خواندمیر که حبیب السیر را بنام او بانجام
 رسانده متنعم بوده و این وزیر هنرپرور که در ۹۲۸ بداره امور هرات منصوب

۱ - در آخر مجلس دهم

۲ - تذکره نصرآبادی ص ۵۲۵

۳ - ترجمه فارسی مجالس النفایس از حکیم بن شاه قزوینی (نسخه خطی نگارنده)

و در ۹۳۲ مقتول شده میرعلی هروی را منظور نظر خود داشته و میرعلی او را مدح میگفته، این مطلع و رباعی را مؤلف حبیب‌السیر از او در مدح خواجه حبیب‌الله نقل میکند:

دلا بگو غم و دردم اگر بیابی راه
به پیش آصف عالی گهر حبیب‌الله
رباعی

ای ذات تو فیض بخش با اهل طلب
و زحسن تو گردیده فزون ذوق طرب
تو معدن ملک جودی و دیده نهند
صاحب جاهان بیایت از عین ادب
نمونه های خط نستعلیق میرعلی هروی بشکل کتاب و قطعه بالنسبه زیاد در دست است، کتبی که بخط اوست غالباً مثنویات شعرای مشهور است مانند مثنویات جامی و روضة الانوار خواجو و گوی و چوگان عارفی و قطعات غالباً از اشعار خود اوست. از جمله نفایس خط میرعلی پنج مثنوی است از سبعة جامی که آنرا او در سال ۹۲۸ بانجام رسانده و در آخر آن «علی الحسین الهروی» رقم کرده است. این نسخه بسیار نفیس در کتابخانه گلستان طهران موجود است. يك نسخه گرانهای دیگر از خط دست میرعلی ایضاً در کتابخانه گلستان هست که رقم آخر آن بجهاتی برای روشن ساختن ترجمه احوال این خوشنویس زبردست اهمیت دارد و آن نسخه که روضة الانوار خواجو است در آخر چنین رقم دارد:

«بتاریخ سنه سبع و عشرين وتسعمایه کتبه العبد المذنب علی الکاتب السلطانی
غفر ذنوبه ببلدة هراة».

از این نوشته مسلم میشود که در سال ۹۲۷ میرعلی هنوز در هرات میزیسته و در آن تاریخ بلقب «الکاتب السلطانی» نیز ملقب بوده است. این لقب را ظاهراً سلطان حسین میرزا بایقرا بمیرعلی داده بود زیرا که در این آیام کسی دیگر را نمیشناسیم که در سرزمین خراسان و مشرق ایران بلقب سلطانی خوانده شود. در سال ۹۳۵ که عیید خان ازبک سردار سپاه ازبکیه ماوراءالنهر بخراسان

تاخت و بهرات نزدیک شد ابو النصر سام میرزا برادرشاه طهماسب اول و مولف تذکره تحفه سامی و الله او حسین خان شاملو بمصلحت دید خواجه اسحاق شهابی سیاوشانی کلانتر هرات این شهر را ترک کردند و عیید خان بهرات وارد گردید و هنگام فرار از آن شهر از جمله غنایمی که از هرات ببخارا برد جمعی از بزرگان اعیان و اهل کمال و هنر آنجا بود، میرعلی هروی و خواجه اسحاق سابق الذکر از جمله ایشان بودند.

میرعلی که طبعی صوفی منش و عزلت گزین داشت از این انتقال قهری از وطن مألوف بشهری دوردست آن هم در میان جماعت از بک متعصب بسیار غمگین و شکسته خاطر شد اما چون پای جان در میان بود از تحمل شداید این غربت چاره نداشت. صاحب مجالس المؤمنین می نویسد:

«ملا میرعلی را عیید خان از بک با اکثر فضیلتی هرات قهرماً جبراً ببخارا برد و تا آخر عمر در آنجا بعداب صحبت او و اولاد فاسد الاعتقاد او گرفتار بود و هر چند رعایت بسیار از ایشان می یافت بمقتضای فطرت اصلی شکایت از توطن آنجا می کرد.»

در موقع انتقال میرعلی ببخارا سلطنت ماوراءالنهر در دست کوچونچی یا کوچم خان (۹۱۶-۹۳۷) جانشین محمد خان شیانی یعنی شیبک خان بود. بعد از مردن کوچم خان پسرش ابوسعید (۹۳۷-۹۴۰) و بعد از او عیید خان مذکور که برادر زاده شیبک خان مؤسس این سلسله است پادشاه شدند. میرعلی هروی در تاریخ جلوس عیید خان قطعه ای دارد که آنرا بخط خود نوشته و آن در مرقع گلشن متعلق بکتابخانه گلستان مضبوط است و قطعه مزبور این است:

شکر الله که بتوفیق خدای	گشت مروز جهان رشک جنان
خسروی خان زمان شد که باوست	فخر شاهان شرف خلق زمان
حامی ملت و دین نبوی	ماهی اهل فساد و عصیان
معدن حلم و حیا بحر سخا	خسرو ملک عدل و احسان
سال تاریخ ز دل جستم گفت:	«والی ملک عییدالله خان = ۹۴۰»

و رقم آخر آن این است: «لکاتبه الفقیر المذنب میر علی الکاتب»
میر علی در ایام عمید خان در کتابخانه او و پس از آن در دستگاه پسران وی
مخصوصاً عبدالعزیز خان بکتابت مشغول بود اما چنانکه قاضی نورالله میگوید هیچ
وقت از اقامت در بخارا خوشدل نبود و پیوسته از گرفتاری خود در آنجا می نالید
قطعه ذیل که بسیار مشهور شده و آنرا میر علی در همین ایام گفته و بخطی بسیار زیبا
نوشته حاکی این حالت اوست:

عمری از مشق دو تا بود قدم همچون چنک^۱

تا که خط^۲ من درویش^۳ بدین قانون شد

طالب من همه شاهان جهانند و مرا

چون گدایان^۴ جگر از بهر معیشت خون شد

سوخت از غصه درونم چکنم چون سازم

که مرا نیست از این شهر ره بیرون شد

این قطعه سه بیتی که رقم آخر آن «الفقیر الحقیر المذنب میر علی الکاتب

غفرالله ذنوبه و ستر عیوبه فی سنة ۹۴۴ ببلدة بخارا» است بخط میر علی در مرقع
گلشن باقیست و ما عکس آنرا در اینجا منتشر میکنیم.

از قطعات دیگری که در همین مرقع گلشن بخط میر علی هست قطعه ایست

از او در تاریخ بنای مدرسه ای در بخارا بتوسط میر عرب که ۹۴۲ تاریخ بنای آن
است بشرح ذیل:

میر عرب قطب زمان غوث دهر

ساخت چنین مدرسه ای بوالعجب

بوالعجب اینست که تاریخ اوست:

«مدرسه عالی میر عرب = ۹۴۲»

۱ - در خط و خطاطان و سایر منابعی که این قطعه را نقل کرده اند این مصراع

چنین است: پشتم از مشق دو تا گشت و قدم همچون چنک

۲ - در این منابع: بیچاره بجای «درویش» ۳ - ایضاً در این منابع: «در بخارا

بجای: چون گدایان»

۴ - در منابع مذکور این بیت اضافه است:

این بلا بر سرم از حسن خط آمد امروز

و ه که خط سلسله پای من معنون شد



وی

هیچ

نالید

زیا

مد

مد

کاتب

تقع

ست

آن

اع

ارا

در مرقع گلشن قطعات متعددیست بخط میرعلی بفارسی و ترکی که بعضی از آنها تاریخ کتابت و نام شهری که میرعلی آنها را در آنجا نوشته (فقط بخارا) هست و آنها را میرعلی یا میرعلی کاتب السلطانی یا علی الکاتب یا فقیر میرعلی یا فقیرعلی رقم نموده و مؤخرترین آنها از جهت تاریخ قطعه ایست با این رقم: کتبه العبد المذنب الفقیر میرعلی الکاتب السلطانی غفرالله ذنوبه فی شهر سنه ثمان و اربعین و تسعمایه ببلده بخارا»

آخرین نسخه ای که از لحاظ تاریخ کتابت نگارنده از آن اطلاع دارد رساله کوچک صد پند لقمان است متعلق بکتابخانه گلستان با این رقم: «کتبه العبد المذنب میرعلی غفرالله ذنوبه ربیع الاول سنه ۹۵۰». و از اینجا مسلم میشود که میرعلی تا اوایل سال ۹۵۰ مسلمان در حیات بوده است. تاریخ فوت او را باختلاف در ۹۲۵ و ۹۴۰ و ۹۵۱ و ۹۵۷ و ۹۶۶ نوشته اند.

۹۲۵ و ۹۴۰ بدلایلی که در فوق گذشت و شهادت نوشته های تاریخ داری که از او باقی است بکلی مردود است، ۹۵۱ نیز نباید صحیح باشد زیرا که سام میرزا در تحفه سانی که در ۹۵۷ تألیف شده در باب میرعلی چنین مینویسد که: «میگویند که در این وقت باصره اش ضعفی پیدا کرده...» و مفهوم این معنی ظاهراً آنست که در ۹۵۷ میرعلی هنوز حیات داشته فقط باصره اش ضعفی پیدا کرده بوده است. بنا بر این میرعلی بایستی در ۹۵۷ یا ۹۶۶ وفات کرده باشد و ۹۶۶ اگر چه قدری دور مینماید ولی محال نیست.

چنانکه در حاشیه (۴) صفحه قبل یادآور شده ایم کلیه منابعی که از میرعلی هروی ذکری کرده اند در نقل آن قطعه معروف او این بیت را اضافه دارند:

این بلا بر سرم از حسن خط آمد امروز وه که خط سلسله پای من مجنون شد
چنانکه در عکس خط میرعلی مشاهده میشود این بیت نیست یا آنرا دیگران افزوده اند و یا آنکه در قطعات دیگری که میرعلی مشق کرده آنرا خود افزوده

۱ - شاهد صادق ۲ - تذکره الخطاطین لاهیجی ۳ و ۴ - زیو در فهرست نسخ فارسی موزه بریتانیا ج ۲ ص ۵۳۱ بنقل از دارن ۵ - خط و خطاطان ص ۲۱۰

است. بهر حال باید دانست که «ریو» مولف فاضل فهرست نسخ خطی فارسی درموزه بریتانیا در تقریر احوال میرعلی از مشاهده مصراع دوم این بیت گرفتار سهو عجیبی شده باین معنی که از ملاحظه: «وہ کہ خط تسلسلہ پای من مجنون شد» چنین استنباط کرده است که تخلص میرعلی در شعر «مجنون» بوده و بر اثر همین استنباط خطا میرعلی هروی را همان میرعلی مجنون هروی معروف بمجنون چپ نویس پسر کمال الدین رفیقی یکی دانسته و تعجب میکند که چرا خواند میر در جیب السیر مولانا مجنون پسر کمال الدین رفیقی را در جزء شعرا و خطاطان عهد سلطان حسین باقرا آورده و میرعلی کاتب را که بقیده او همان مجنون هروی است علیحده در عداد نستعلیق نویسان عهد شاه اسماعیل ذکر کرده و این دو تن را یکی نشمرده است.

البته حق با مؤلف حبیب السیر است چه میرعلی مجنون هروی چپ نویس که در ۹۵۱ وفات کرده اگر چه با میرعلی هروی استاد نستعلیق همشهری و هم اسم و معاصر و مانند او نستعلیق نویس و شاعر است لیکن بکلی شخصی است غیر او و گذشته از خواند میر دیگران هم مانند امیر علیشیر در مجالس النقایس و سام میرزا در تحفه سامی و لاهیجی در تذکره الخطاطین همه شرح حالی جدا گانه از او نوشته اند. سام میرزا در حق او مینویسد:

«از خوش طبعان هرات است و در خط چپ بی بدل بود و خط دیگر اختراع کرده بود و آنرا توأمان نام نهاده بود و صورت آن خط چنان بود که در دو صورت خط در او خوانا بود.

توآمان مخترع مجنون شد	کز قلم چهره گشائیا کرد
تا شدم مخترع و صورتکش	خطکم صورتکی پیدا کرد

رساله نظمی باسم من در بحر لیلی و مجنون بسته بود و در قاعده خطی او تعریف چگونگی قلم و سیاهی و رنگ کردن کاغذ و مایتفق بها در رنگ کردن کاغذ، از آنها بیتی بخاطر بود نوشته شد:

رنگی که صفای خط در آنست	از آب حنا و زعفرانست
-------------------------	----------------------

این دو مطلع از اوست:

«نیوفا بودی از اول من ترا نشناختم حیف از این عمری که در پای تو ضایع ساختم
ایضاً

فیروزه سپهر در انگشترین تست روی زمین تمام بزیر نگین تست ۱
لاهیجی در تذکرة الخطاطین پس از ذکر کمال الدین محمود رفیقی هروی
که مردی خوشنویس و لطیف طبع و شاعر بود گوید که: «مجنون چپ نویس پسر
رفیقی میباشد از جمله نویسندگان مقرر دارالسلطنه هرات بوده و نستعلیق را با مزه
و پخته مینوشت. خطی از خود اختراع کرده بود که از ترکیب کلمات او صورت
انسانی یا حیوانی بهم میرسید از جمله این مصراع را که: «نرخ شکر و قند شکست
از شکرستان» از دو طرف نوشته بود بصورت سر چهار آدمی که بر زیر هم بوده
باشد و در نهایت امتیاز صورت و خط بود و در شعر مجنون تخلص مینمود، کتاب
ناز و نیاز از اوست، لیلی و مجنون هم با هم نام میرزای صفوی موثق ساخته و
گفته و در مدح شاه طهماسب بزرگ قصاید بسیار و رساله در تعلیم آداب خط
بتفصیل دارد ۲»

اینک شرحی که خواند میر از او در حیب السیر نوشته ۴:

«مجنون چپ نویس هروی ولد مولانا کمال الدین محمود رفیقی است که
بحسن خط و لطف طبع اتمیاف داشت و مولانا مجنون بغایت درویش و ش و فانی
مشراب است و اشعارش سلیس و هموار اتفاق می افتد» سپس همان دو شعری را که
از تحفه سامی نقل کردیم بنام او می آورد.

امیرعلیشیرا و را مشهدی میخواند و میگوید که: «خوش طبع بود و از
حسن خط حسن حظ داشت و خط باژگونه را نیکو می نوشت چنانکه همه کس از
آن تعجب می نمود و این مطلع از اوست:

بوعظ میروم و زار زار میگیرم بدین بهانه ز هجران بار میگیرم .
مجنون چپ نویس هروی چنانکه نقل کردیم در فن تعلیم خط کتبی داشته

۱ - تحفه سامی ص ۸۴-۸۵

۲ - تذکرة الخطاطین (نسخه خطی نگارنده)

۳ - ج ۳ جزء سوم ص ۳۵۰

از جمله منظومه ایست بنام « رسم الخط » که شعر ابتدای آن اینست :

بیا ای خامه انشای رقم کن
بنام کاتب لوح و قلم کن

و تاریخ آن اینست :

چو از رسم خطش تاریخ دادم
از آنش نام رسم الخط نهادم

که با ۹۰۹ برابر میشود و آنرا مجنون بنام « سلطان مظفر » که « گلی از گلبن چنگیز خانی » بود و ظاهراً غرضش یکی از شاهزادگان از بکیه ماوراءالنهر است منظوم ساخته دیگر رساله « خط » و سواد « و رساله ای دیگر بنام « وضع نسخ و تعلیق » و انتساب این رساله سوم باو مسلم نیست^۱. وفات مجنون هروی بسال ۹۵۱ واقع شده^۲ و کسانی که ۹۵۱ رسال فوت میر علی هروی معروف دانسته اند ظاهراً بهمین علت خلط نام و نشان او با مجنون هروی بوده است.

بشرحیکه سابقاً اشاره کردیم عبید خان ازبک در موقعی که بسال ۹۳۵ میر علی هروی و جمعی دیگر از هنرمندان و فضیای هرات را بقهر بخارا فرستاد از جمله خواجه اسحاق شهابی سیاوشانی کلانتر هرات را نیز بازن و فرزند بآن شهر روانه نمود. خواجه اسحاق پسری داشت محمود نام. پدر او را در بخارا بتعلیم خط نزد میر علی واداشت و محمود سیاوشانی بزودی چنان در تحریر نستعلیق مخصوصاً در تقلید خط و نقل خطوط اساتید و شبیه سازی مهارت یافت که کمتر کسی میتواندست خطوط او را از خطوط استادان فن تمیز دهد « و در خدمت میر خط را بجائی رسانید که بعضی خط او را ترجیح میدادند و میر میفرموده شاگردی پیدا کرده ام که از من بهتر مینویسد^۳ » وقتی میر علی از او رنجید و این قطعه را در حق او گفت :

خواجه محمود اگر چه یک چندی
بود شاگرد این حقیر فقیر
یاد دادم باو ز قلت عقل
هر چه دانستم از قلیل و کثیر
بهر تعلیم او دلم خون شد
تا خطش یافت صورت تحریر

۱ - برای شرح این سه رساله رجوع کنید بفهرست نسخ فارسی موزه بریتانیا از

ریوس ۵۳۱ - ۵۳۲ ج ۲

۲ - دانشمندان آذربایجان مرحوم تربیت ص ۱۹۷

۳ - تذکره انخطاطین لاهیجی (خطی)

در حق او نرفت تقصیری
هر چه خود مینویسد از بد و نیک
لیکن او هم تمیکنند تقصیر
جمله را می کند بنام حقیر^۱
«گویند خواجه محمود این قطعه را شنید و گفت مولانا نیک و بد را غلط
گفته من آنچه بد مینویسم بنام او میکنم، اگر چه واقعی باشد هر چند صورت مطایبه
و ظرافتی دارد اما نهایت مرتبه بی ادبیست^۲».

اگر چه میرعلی هروی شاگردان متعدد داشته ولی مشهورترین تعلیم یافتگان
او یکی همین خواجه محمود شهابی است دیگری میر سید احمد مشهدی معروف
باحمد شمع ریز .

صاحب عالم آرای عباسی در باب این دو شاگرد میرعلی چنین مینویسد :
«سر آمد خوشنویسان عصر باعتقاد اهل هرات و جمهور مردم خراسان و عراق مولانا
محمود بن اسحق سیاوشانی است و ثانی احمد شمع ریز که هر دو شاگردان بیواسطه
مولانا میرعلی اند .

در آن عصر کسی نستعلیق را بنزاکت و اندام مولانا محمود نوشت و اهل
هرات خط^۳ میر سید احمد را بهتر میدانند و اعتقادشان آنست که جناب مولانا او را
رخصت داده بود که قطعه بنام مولانا بنویسد اما اهل مشهد این معنی را مسلم نمیدارند...
و میر سید احمد را بهتر از او می شمارند الحق جناب میر از خوشنویسان بی بدل و
قطعه نویس بی قرینه بود و در عراق بلکه تمامی آفاق شهرت تمام داشت و اصحاب خط را
اعتقاد تمام در او ، قطعه او را باطراف و اکناف عالم خصوصاً صاهند و ماوراءالنهر و روم
میرند و جمعی کثیر شاگردی او کرده از او فیض یافتند اما در آخر تغییر روش داده
تصرفات نمود که پسندیده طبع ارباب تمیز نبود^۴ .

از این دو شاگرد میرعلی هروی صاحب تذکرة الخطاطین خواجه محمود بن
اسحق شهابی سیاوشانی را چنین معرفی مینماید : «خواجه بعد از چند مدت که در
آنجا (یعنی بخارا) بسر برد دلگیر شده بام البلاد بلخ آمد و در آنجا ساکن گردید و

۱ - مجالس المؤمنین و خط و خطاطان و عالم آراء عباسی و تذکرة الخطاطین
۲ - عالم آرای عباسی ص ۱۲۵
۳ - عالم آرا ص ۲۱۵

جمعیت زیاد بهم رسانید احتیاج بکتابت و قطعه نویسی نداشت لکن با سلاطین مصاحب بود و ساز ارغنون را نیکو مینواخت و بیشتر از لپو و لعل میلانید، هر کس بدیدن او میرفت قطعه‌ای از خط خود باو تکلیف میکرد، این بیت از اوست که در قطعه‌ها بسیار نوشته:

بود این مشق محمود شهابی که مثلش در جهان هرگز نیابی

وفات این خواجه محمود در هرات اتفاق افتاد ولی سال فوتش بدست نیست. اما میر احمد حسینی مشهدی که پدرش در خدمت آستانه رضویه بخدمت شمع ریزی اشتغال داشته و بهمین جهت هم با احمد شمع ریز مشهور شد سرآمد شاگردان میر علی هروی است و او پس از آنکه عیدالله خان میر علی را ببخارا برد با لباس مبدل و پای پیاده از هرات خود را بیایتخت از بکان رساند تا در خدمت میر علی تکمیل خط کند و بهمین قصد مدتی در کتابخانه عیدالله خان پیش استاد بسر برد تا آنکه خود استاد شد و بخدمت شاه طهماسب اول پیوست و مال و منال بسیار یافت و چون این شاه بعللی نسبت باو بی لطف شد خدمت والی مازندران را اختیار نمود و پس از فوت شاه طهماسب در قزوین خدمت شاه اسماعیل ثانی را درک نمود سپس بمازندران برگشت و در آنجا بسال ۹۸۶ فوت کرد. میر معز کاشی که خود نیز از خوشنویسان مشهور است در ماده تاریخ فوت میر سید احمد مشهدی و مولانا محمد حسین تبریزی که او نیز از استادان مسلم نستعلیق بوده و با میر احمد در یک سال فوت کرده گوید:

فرید خطه خط سید احمد مشهد

که دست قدرتش از روی خط گشود نقاب

وحید دهر محمد حسین تبریزی

که از سحاب قلم می فشاند در خوشاب

ز رشحه قلم مشکبار این هر دو

چو شد صحائف آفاق جمله زینت یاب

ز حاکمی که بود عامل دفاتر عمر

رسید حکم نویسنده اجل بشتاب

قلم کشید بر اوراق عمر این هردو

برات زندگی هردو را نمود خراب

معزسی از پی تاریخ شد بفکر شبی

درین خیال چو خوابش ربود دید بخواب

که این دو کاتب قدرت نویس را تاریخ

نوشت کاتب تقدیر: « قبله الکتاب ۱ ۹۸۶ »



میرعلی هروی مثل هر هنرمند دیگری که طرف اقبال و توجه عمومی گردد محسود جمعی از هم کاران کم ظرف کم مایه زمان خویش نیز قرار گرفته و ایشان بتعریض و آزار او بعضی شعرها ساخته و نسبت باو زبان درازبھائی کرده اند از آن جمله قاسم بن شادیشاه از خوشنویسان خراسان (متوفی سال ۹۰۵) است که در باب میرعلی هروی این قطعه را سروده:

هوای خود پسندی برده هوشش

گر آن کاتب که دارد دعوی خط

که تعلیم کسی نشنیده گوشش

از آن رو خط او اصلی ندارد

میرعلی در جواب او این قطعه را میگوید و اشاره میکنند باینکه قاسم شادیشاه

جز نقل خط دیگران هنری ندارد:

چون پدر ناقبول و منکوبست

پسر ناقبول شادیشاه

اگر آن نقل میکنند خوبست

خط بی نقل او نباشد خوب

میرعلی هروی علاوه بر استادی در خط نستعلیق چنانکه مترجمین احوال

او نوشته اند در تصوف و انشاء و فن معمى نیز مهارتى داشته و تذکره نویسان از

او قطعاتی بالنسبه لطیف و معمياتی نقل کرده اند ، از جمله اشعار او این چند قطعه

مشهور است:

سر زلف خط نامد آسان بکف

چهل سال عمرم بخط شد تلف

۱ - تذکره تقي الدين در شرح حال ميرمعزکاشي (نسخه خطي نگارنده)

۲ - خط و خطاطان ص ۲۱۰ - ۲۱۱

زمشقش دمی هر که فارغ نشست چو رنگ حنارفت خطش ز دست

ایضاً :

اگر نگشت دل من تنور آتش عشق چرا ز دیده من خاست دمبدم طوفان
اگر نه چشم من ابراست و چهره تو چو گل چرا ز گریه من آن همی شود خندان
اگر نه یزدان درمان و درداز تو سرشت چرا دو چشم تو درد آمده است و هم درمان
اگر نه هست نشان از دهان تو سخنت چرا بیی سخنی باشدت نهفته دهان
اگر نه غالیه دان آمد آن دهان چو قند چرا ز غالیه دارد بگرد خویش نشان
اگر نه هست اثر بر میان تو کمرت چرا چو بی کمری نایدت پدید میان
اگر نباشد ایمان نهفته اندر کفر چرا نهفته رخ تو بکفر در ایمان^۱

ایضاً :

ای که دروادی خط^۲ صرف کنی بقدحیات بشنو این نکته و چون من بنشین فارغ بال
پنج چیز است که تا جمع نگردد با هم هست خطاط شدن نزد خرد امر محال
دقت طبع و وقوفی ز خط و قوت دست طاقت محنت و اسباب کتابت بکمال
گر از این پنج یکی راست قصوری حاصل ندهد فایده گر سعی نمائی صدسال^۳
وفات میرعلی در بخارا اتفاق افتاده و مقبره او در فتح آباد بخارا جنب مزار
سیف الدین باخرزی قرار داشته است .^۴

این قطعه نیز بخط میرعلی هروی در مرقع گلشن هست و ظاهراً از خود اوست:
هنوز آنچنان هستم از لطف حق که باطل نگردانم الحق ورق
چو پیشینیان گر مسلم نیم ز اشباه و اقران ولی کم نیم
در این عصر جز دشمن بی خرد نماند دست بر خطم انگشت زد
چو حرفم بر آید درست از قلم مرا از همه حرف گیران چه غم
« کتبه میرعلی الکاتب »

میرعلی در آداب مشق و تعلیم خط نوشته هائی داشته از آن جمله است رساله
«مداد الخطوط» که در جلد دوم تذکرة الخطاطین میرزای سنگلاخ بطبع رسیده است.

۱ - خط و خطاطان ص ۲۱۰ ۲ - خط و خطاطان ص ۲۱۱

۳ - مجالس المؤمنین (در شرح حال میرعلی)

ظروف سیمین ساسانی

در موزه ملی طهران (۱)

بقلم آقای

دکتر مهدی بهرامی

در قسمت آثار ساسانی موزه «ایران باستان» چند ظرف سیمین دیده میشود که همه در خاک ایران بدست آمده و محل کشف آنها در فاصله شمال قزوین تا حدود دریای خزر تعیین شده است^۲ و بهمین مناسبت اهمیت خاصی دارند زیرا چنانکه میدانیم در میان این همه ظروف سیمین ساسانی که در موزه های بزرگ دنیا پراکنده است آنچه بتحقیق در ایران پیدا شده بسیار کم میباشد و بنا بگفته پرفسور ارنست هرتسفلد

۱- جای شك نیست که آثار صنعتی هر قوم بهترین نماینده ذوق و سلیقه آن قوم در ادوار مختلف است و از راه شناسائی كامل مجموع آنها میتوان مقام واقعی تمدن آن قوم را در گذشته محرز داشت ولی گذشته از بناهای تاریخی که در سراسر کشور بر پاست آثار صنایع باستانی ما در ایران عجالتاً منحصر بهمانهاست که در موزه های بزرگ دنیا یا در مجموعه های خصوصی کشور نگاهداری میشود و بدیهیست که مفیدترین ارمان مجله یادگار بیشکاه دوستداران صنایع ملی ما معرفی همان نفایس و آثار گرانبهای موزه های ایران است که تاکنون نشناخته مانده.

۲- باستانهای شماره ۲۹۳۰ سایر ظروف سیمین موزه ایران باستان بدینقرار است : شماره ۲۱۷۱ بشقاب پایه دار با نقش کنده و مجلس شکار که در مازندران پیدا شده شماره ۲۵۰۰ تنک با برجسته و تصاویر سبک یونانی ایضاً از مازندران ، شماره ۲۵۰۴ رو پوش ظرف با نقش گل و بوته بهم پیوسته و تصویر مرغان که در راه چالوس بدست آمده شماره ۲۹۰۰ جام کوچک محتوی سکه بنام خسرو برویز که در رودبار کشف شده شماره ۲۹۴۰ بشقاب با نقش برجسته مجلس دیوان سلطان که در قاقازان قزوین بدست آمده و شماره ۲۹۰۵ جام پایه دار بشکل ظروف یونانی ایضاً از همین محل اخیر.

دانشمند نامی و بزرگترین متخصص صنایع پیش از اسلام شاید بتوان تنها يك بشقاب را از آن جمله دانست^۱

امروز این فرض استاد مزبور کاملاً تأیید شده و از روی سبك نقش ظروف موزه تهران نمونه های دیگری نیز میتوان بر آن افزود مانند بشقابهای سیمین موزه برلین و متروپلیتن^۲ و فریر گالری^۳ و غیره، و با تعیین مشخصات آنها بشیوه و سبك کار زرگران ایرانی پی برده بر روی نمونه های دیگر دخالت دست استادان ییکانه (استادان آسیای مرکزی و یونانی) را تعیین نمود.

اما ظروف سیمین زراندود پیش از زمان ساسانیان نیز متداول بوده و شاید نخستین بار در زیر دست هنرمندان کشور خالدی (شامل ارمنستان و آذربایجان) یا در دوره حکومت مادها بوجود آمده باشد سپس در زمان پادشاهی خاندان هخامنشی مورد توجه قرار گرفته و انتشار ذوق یونانی^۴ سبب پیشرفت آن گردیده است و برخی از نکات صنعتی آنرا میتوان در بشقابهایی که در تخت جمشید بدست آمده مشاهده کرد.

امتیاز ظروف سیمین مشهور بساسانی بسبب نقوش آنهاست که بیشتر بمجالس شکار و طرب و دیوان و نقوش تزیینی یعنی بهمان سبك معمول آن زمان آرایش یافته و از این جهت بین نقوش ظروف سیمین و تزییناتی که بر روی بناهای آجری و گچی یا آثار سنگی زمان ساسانیان مشاهده میشود اختلافی در سبك اندیشه نیست. در قسمت مابین آخرین دوره از سلطنت ساسانیان تا اوایل خلافت عباسیان صنایع تزیینی ما بمنتهای کمال رسیده و در ساخت ظروف سیمین نیز بهمین وجه پیشرفت بیشتری حاصل شده است و شاید اکثراً آنچه امروز در دست هست

۱ - این بشقاب در سال ۱۹۲۳ میلادی در بازار بوده است رجوع شود بکتاب

Archeologische Mitteilungen aus Iran B. IX, Berlin 1938. 132 abl. 16.
تألیف E. Herzfeld.

Metropolitain Museum - ۲

Freer gallery - ۳

Hellnistique - ۴

میراثی است که از خزاین سلطنتی قباد و خسرو پرویز و برخی از اسپهبدان طبرستان یا امراء بدخشان، و ماوراءالنهر بدست ما رسیده باشد.

مؤلف تاریخ طبرستان محمد بن حسن بن اسفندیار در تأیید این مطلب گوید «اصفهد خورشید سه زن داشتی هریکی را قصری ساخته و خدمتکاران مرتب و اوانی زرین و سیمین و صنوف اموال و خزاین مهیا»^۱ و در جایی دیگر مقدار آن ظروف را نیز تا اندازه‌ای تعیین نموده است باین شرح: «در موكب اصفهد خورشید بن دادمهر پانصد دست طبق سیمین بود و برای دختر فرخان بزرگترین زن اصفهد پانصد دست دیگر»^۲

بهترین شاهد استعمال ظروف سیمین در صدر اسلام اشعار گویندگان تازی زبان است و از مطالعه آنها چنین بر می آید که نقش روی این ظروف بیشتر مجالس شکار سلاطین ساسانی بوده است. ابو نواس در وصف جامی از این قبیل میگوید:

تدار علینا الراح فی عسجدیه حبتها بانواع التصاویر فارس
قرارتها کسری و فی جنباتها مها تدریها بالقسی الفوارس^۳

اینک ما در این مقاله بشرح يك بشقاب سیمین از عهد ساسانی اکتفا میکنیم و از خداوند توفیق می‌خواهیم که در آینده سایر ظروف را نیز مورد تحقیق قرار دهیم.

این بشقاب لبه دار با پایه کوتاه در سال ۱۳۱۹ شمسی در مازندران بدست آمده و بر اثر رطوبت زمین درونش سوراخ شده است^۴ در درون آن بنقش کنده تصویر سلطانی را نموده‌اند که بر اسب نشسته و با نیزه کوتاهی گورخری را شکار میکند (تصویر ۱ و ۲)

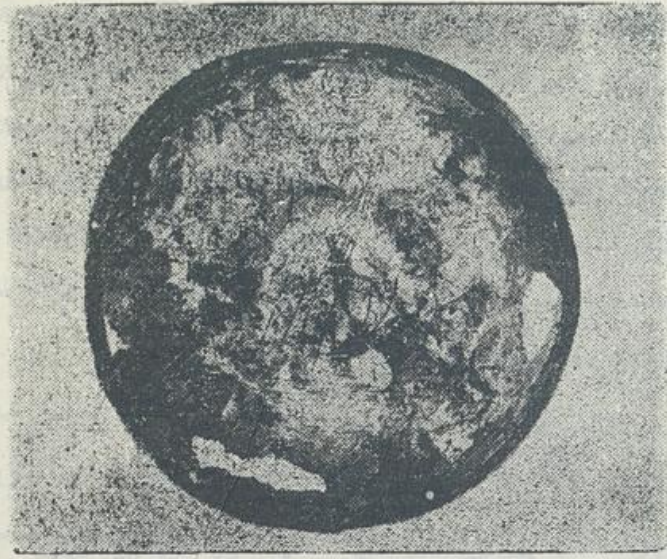
چهره و پای سلطان بنیم رخ و سینه‌اش از روبرو دیده میشود و بهمین جهت بازوی چپ او از حال طبیعی خارج گشته و در پشت کمر تا اندازه‌ای پنهان شده است.

۱ - تاریخ طبرستان جلد اول بمصهبیح آقای عباس اقبال استاد دانشگاه ص ۱۷۲

۲ - ایضاً ص ۹۳

۳ - محاضرات الادباء راغب ج ۱ ص ۳۳۹

۴ - شماره موزه ۲۱۷۱، اندازه میانه ۲۳ سانتی متر



(تصویر شماره ١)



(طرح رخسار)

(تصویر شماره ٢)

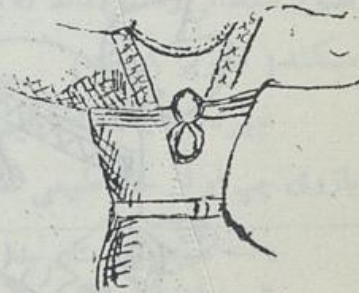
این طرز نمایش بیشقاب سینین موزه طهران انحصار ندارد چه اندام پیکر
برجسته بهرام دوم در شهر شاپور و تصویر شکار گاه در بشقاب موزه برلین



(تصویر شماره ۳)



—> (تصویر شماره ۴)



<— (تصویر شماره ۵)

(تصویر ۳) بهمین سبک ساخته شده و از شباهتی که میان آنها هست میتوان چنین
استنباط کرد که:

۱- با آنکه در زمان بسط صنایع یونانی در ایران (دوران سلطنت سلوکی‌ها) نهضت بزرگی در وضع نمایش تصویر انسان دست داده و در نقوش (نمرود داغ) هنرمندان در نمایش تصاویر آنتیو کوس اول (۳۴ - ۶۹ پیش از میلاد) قواعد نظری پیکر سازی هخامنشی را کنار گذاشته و در صدد نمایش حالت طبیعی اشخاص بر آمده‌اند. کارگران بعد حاصل آزمایش ایشان را عیناً فرآورفته و بجای تکمیل و پیشرفت در راه تقلید طبیعت بسمت زینت و آرایش درون آن پرداخته‌اند و بهمین مناسبت در تمام مدت سلطنت ساسانیان بیش از چند حالت در تصاویر دیده نشده و از آغاز تا انتها همیشه ثابت مانده است.

۲- چون تصویر بشقاب موزه طهران بطرز کنده حاصل شده در نمایش آن صنعتگر آزادی کامل داشته و بهمین سبب با نقاشی آن زمان کمترین اختلافی ندارد میتوان بسهولة تأثیر قواعد نقاشی را در پیکر سازی و نقوش برجسته ساسانی مسلم دانست همین نکته را پرفسور هر تسفلد از راه تحقیق در سبک مناظر و مزایای پیکر های ساسانی استدلال کرده^۱ و او چنین معتقد است که تا پیش از سال ۳۰۰ بعد از میلاد هنوز فن حجاری ساسانی دارای قوه ابتکار است ولی پس از این تاریخ در برابر تابش رنگهای نقاشی تاب مقاومت نیآورده و بتدریج بکلی از میان میرود، غار کوچک شاپور سوم (۸۹-۳۸۳) و طاق بستان (۶۲۸-۶۰۰) سیر تاریخی نقوش برجسته ساسانی را تا از بین رفتن آن نشان میدهند.

زینت جامه پادشاه عبارت از حمایلی است که از شانه‌ها گذشته و در روی سینه بوسیله نواری بکمر بند او اتصال یافته است، این آرایش برای نگهداشتن پیراهن آستین دار پادشاه بوده است و بر روی بشقابهای موزه برلین و متروپلیتن (تصویر ۴) شبیه سینه بندیست جواهر نشان که نیم ترنجی بر انتهای آن آویخته و در میان بند اقیمش گل سرخ کوچکی قرار دارد. نظیر این حمایل مرصع بر روی بشقابهای دیگر نیز دیده شده و چنین بنظر میرسد که سلاطین ساسانی گذشته از

۱. Herzfeld, « La sculpture rupestre de la Perse — ۱ sassanide, » Revue des Arts Asiatiques, n. III, V. R. 129-142.

گوشواره و گردن بند دورشته حمایل بر روی شانه‌های خود می‌آویختند که ساده‌ترین شکل آنرا در شاپور شبیه بنوار پهنی نموده اند که بر روی شانه‌های مجسمه شاپور (در حدود ۲۷۵ میلادی) آویخته شده و در فراز شکم بهم رسیده است.

سیر تکامل و اشکال مختلف آنرا بر روی مسکوکات بهتر میتوان مشاهده کرد. بخشی از سینه بند خسرو پرویز در غار بزرگ طاق بستان نموده شده و دانه‌های مروارید و جواهر روی آن بخوبی مشهود میباشد.

بشقاب سیمین کتابخانه ملی پاریس (مجموعه دوک دولو وینس^۱) تصویر همین پادشاه را مینماید که حمایلش بقطعات فلز دانه نشان آراسته شده است (تصویر ه) این حمایل با کمر بند پادشاه از یکنوع است و آن ظاهراً از نفایس سلطنتی بوده که ارزش زیاد داشته است. ثعالبی گوید در آن زمان که خسرو پرویز خود را از دست شیرویه در بوستان پنهان کرده بود قطعه‌ای از آن (المنطقة المرصعة) بریده و برای فروش و تهیه طعام بغلامی داد اما در بازار بسهولت باز شناخته شد و فروشنده اش توقیف گردید^۲.

شال پهن لطیفی در پشت پادشاه بسته و دو منگوله درشت در همان جهت بزین اسب آویخته اند که در حین حرکت حیوان باد آنها را باهتر از در آورده است شبیه این منگوله، بر روی بسیاری از بشقابهای سیمین و نقوش برجسته مشاهده میشود و تا کنون عقاید مختلفی در باره آن اظهار شده است دالتون یکی از دانشمندان انگلیسی^۳ در چند سال پیش آن عقاید را در بوتۀ انتقاد گذارده و پس از استمداد از گفته و مشاهدات سایکس^۴ منگوله‌های اسب را از پارچه و علامت مخصوص

۱ - Duc de Luyne Balelon, E. Guide du Cabinet de Médailles, Paris 1900, no 379. رجوع شود بکتاب

۲ - ثعالبی، غرراخبار ملوک الفرس و سیرهم - طبع زنتبرک پاریس ۱۹۰۰ ص ۷۱۶-۷۱۷

۳ - M. Dalton, The Treasur of the Oxus with other examples of early oriental metal-work, 2 ed. London 1926. p. 62.

۴ - Sykes, Ten Thousand Miles in Persia, London 1902, P. 326.

سلطنتی دانسته^۱ که در نزد بعضی از قبایل کنونی کشور هنوز متداول است و آن را توپوز میخوانند ولی از شکل واقعی آن بحث نمیکند.

پرفسور هرتسفلد نیز این منگوله‌ها را مورد مطالعه قرار داده و شکل و طرز ساخت آنها را بخوبی تعیین مینماید و از تحقیقات او چنین مستفاد میشود که شبیه آنها بردوش بعضی از سلاطین «بهرام دوم» و تصویری که سابقاً در کوه سرسره ری بوده است، نیز نموده شده و تنها برای تزئین کفل اسب نبوده است. در نقش رستم شکل آن کاملاً نمودار است و آن عبارت از گلوله پشمین یا ابریشمین میباشد که در میان گلبرگ‌های لاله فلزی جا گرفته و بتوسط زنجیری ببند کفل اسب بسته شده است. نمونه این لاله‌های فلزی عیناً در خاک لرستان بدست آمده است و هرتسفلد گوید که در فیروزآباد تا سال ۱۹۲۴ نایب صولت‌الدوله اسب خود را بهمین وضع تزئین میکرد است^۲ در مجامع معاهده سلطنتی اردشیر در نقش رستم منگوله بزرگی در زیر شکم اسب او آویخته شده که بر وزن حقیقی آن گواهی میدهد ولی بمرور زمان دستخوش اندیشه‌های تزئینی هنرمندان گردیده تا آنکه در زمان خسرو پرویز منظر اصلی خود را بکلی از دست داده چنانکه بر روی بشقاب کتابخانه ملی پاریس بجای دو منگوله کله‌های گره‌آویخته‌اند و ممکن است منظور از آن کله‌گراز منسوب بخاندان سلطنتی بوده باشد «تصویر ۷»



(تصویر شماره ۶)

(تصویر شماره ۷)

اما آرایش سر پادشاه در بشقاب مورد بحث ما عبارت از تاج مخصوص و پارچه

۱ - „Morning-stars”

۲ - E. Herzfeld A. M. I., 1938, S. IX, 5. 134—135.

لطیفی است که در پشت سر انبوه زلف را نگاهداشته و دنباله اش در هوا دیده میشود این شال سلطنتی بیش از زمان ساسانیان معمول بوده و پس از آن نیز مدتها در صنایع ایران باقیمانده و در افغانستان «بامیان» و هندوستان «اژنتا» خاطرات شکوه و تجمل دربار ساسانی را پایدار ساخته است هر تاج ساسانی شامل دو قسمت بوده یکی آنکه بر روی پیشانی بند مروارید قرار گرفته و ظاهر آن زرین بوده و کنگره‌های بلند داشته است دومی از پارچه لطیف ابریشمی که در بالای بخش اصلی تاج جای گرفته و برای نگاهداری آرایش و چین و خم زلف سر بوده است. استعمال ده رشته مروارید بر روی پیشانی از تازگیهای زندگی پر تجمل پادشاهان اشکانیست و شاید در آغاز هم از پارچه و یا فلز ساخته میشده است اشکال مختلفه آنرا بر روی مجسمه‌های شامی «ایزه» و مسکوکات آن دوره میتوان مشاهده کرد. در زمان ساسانیان پیشانی بند از تاج زرین مجزا نیست و همانست که گاهی از فلز بوده و بجای تاج در نقوش شاپور بکار رفته است. نام فارسی «پهلوی» دیدیم از همان زمان بارو با سرایت کرده و در لفظ یونان دیادیما و بعد دیادم را بوجود آورده است^۱

در بالای تاج پادشاه گوئی از حریر در میان هلال بزرگی قرار گرفته و بدور آن پارچه کوتاهی بسته شده است بطور کلی تاج پادشاهان ساسانی زینت اصلی سلطنت بوده و شکل آن ارتباط خاصی با اندیشه‌های تجمل و شکوه زمان داشته است. تتوفیلاکت در وصف هرمز چهارم چنین مینویسد: «تاج زرین مرصع بجواهر بر سر داشت پرتو زبرجد های آن که از مروارید غلطان محصور بود چشم را خیره میکرد و گوهرهایی که بر موی او قرار داشت نور مو آج خود را با شعاع حیرت بخش زمردها چنان آمیخته بود که چشم بیننده از فرط حیرت و شگفتی تقریباً از دیدار عاجز می ماند^۲

۱ - در زمان پهلوی بصورت Dydyma, Dydem هر دو در تورفان دیده شده است و بعدها در زبان لاتین لغت Diademe تنها برشته‌های مرواریدی که بدور پیشانی بسته میشد اطلاق گردیده است.

۲ - ایران در زمان ساسانیان تألیف آرتور کریس تنسن ترجمه رشید یاسمی - طهران

گرچه بخش بالای تاج در آغاز برای آرایش زلف سر بوده و برخی از نقوش برجسته آن زمان حلقه های زلف را بنطور وضوح نشان میدهد ولی از زمان بهرام پنجم «۴۲۱» بعد بصورت گوئی در میان هلال بزرگی نموده شده است و محل اتصال آن با سر بسیار تنگ و در بعضی موارد از سر کاملاً مجزاً میباشد. بهترین گواه حالت تزئینی این کلاه در آخرین دوران سلطنت ساسانیان تبدیل گوی است بماه و ستاره که بر روی تاج خسرو دوم و دیگران دیده میشود.

در خشنده گی و جلوه تاج بیشتر بمناسبت اهمیت دینی مقام سلطنت بوده و بخش های مختلف آن ارتباط خاصی با عقاید دینی زمان داشته و ازینرو هر پادشاهی در ترکیب آن تصرف نموده است.

در نظر عالمیان تاج پادشاه نماینده آفتاب و کره آسمان بوده و تابش جواهرات گوناگونش نشان سوزندگی آتش «حوزنه» که مطلع زندگی جاودان بشر و منبع فیاض وجود در پیکر شعله ور آن قرار داشته است. مسعودی گوید یکی از مهرهای سلطنتی خسرو پرویز نیز همین منظر را مینموده است^۱

در زمان خسرو انوشیروان تاج سلطنتی بقدری بزرگ و سنگین بود که دیگر گردن سلطان تاب تحمل آنرا نداشته و آنرا در ایوان کسری در تیسفون بزنجیر زرین از سقف آویخته بودند و آن زنجیر چنان نازک بود که از دور دیده نمیشد و حلقه منتهای آن تا سال ۱۸۱۲ بر جای خود باقی بود.^۲

طبری آنرا به قتل بزرگی مشابه دانسته^۳ و ثعالبی در باره تاج خسرو پرویز گوید که شصت من زر خالص دربر داشته است.^۴ اکنون باید دید تصویر کدام پادشاه بر روی بشقاب سیمین موزه طهران دیده میشود اگر شهادت تاریخ را در باب فن شبیه سازی در دوره ساسانیان کنار بگذاریم

۱ - مسعودی مروج الذهب ج ۱ ص ۱۲۰ ۲ - رجوع شود به ص ۲۱۰
Geschichte des alten Persiens Jnsti تألیف

۳ - طبری، تاریخ الامم والملوک ج ۱ ص ۵۵۸ - قتل پرویز مردم بمعنی از کتاب پیمانۀ بزرگ است که قریب دور طر گنبدایش داشته - عرب تاج انوشیروان را بعلت بزرگی و سنگینی باین اسم میخوانده اند، جوهری صاحب صاح اللغه گوید آنرا در جزء غنایم پیش عمر آوردند و خلیفه آنرا بر سر سرافه بن مالک گذاشت (تاج العروس در لغت قتل)

۴ - ثعالبی غرر اخبار ملوک الفرس ص ۶۹۹ طبع زتنبرگ

یعنی از بحث در موضوع شمایل ۱ پادشاهان ساسانی که اخیراً مورد توجه دانشمندان گردیده ۲ خودداری کنیم و از وجود کتاب تصویر سلاطین ساسانیان که بزرگترین مورد خین اسلامی مانند حمزة اصفهانی و طبری و مسعودی بدان اشاره کرده اند بی خبر باشیم نقوش ظروف سیمین خود بر آشنائی سازندگان آن بمجالس شکار و طرب و دیوان سلاطین گواهی میدهند و نمیتوان آنها را مخلوق تخیلات زرگران دانست. اما تنها معرف هر پادشاه تاج او بوده که بر روی مسکوکات خود نموده شده است و از همین راه نیز میتوان بهیوت صاحب تصویر نقش این بشقاب پی برد.

تاج کنگره داریکه در جلوی آن هلال کوچکی قرار داشته و بر آمدگی کلاه دوم زیر هلال دیگری در بالای تاج مشهود باشد جز تاج فیروز و خسرو و انوشیروان و هرمز چهار نخو اهد بود «تصویر ۸»



(تصویر شماره ۸)

(پرتیب ۲)

در زمان فیروز ظاهر آهنگر نمایش هلال ماه بر روی دوش و ستاره در کنار سر سلطان معمول نگشته و کلاه هرمز نیز از آنکه روی بشقاب نموده شده کوچکتر است. بنابراین سکه خسرو و انوشیروان نزدیکتر از همه بتصویر ماست و بشقاب موزه طهران را باید یادگاری از شکار گاه های بزرگترین پادشاهان ساسانی دانست.

H. H. Schaeder über d. Bilderbuch — ۲ — Portrait — ۱
der Sasaniden König Jahrb preuss Kunstslg 1936.

شرح حال مرحوم حاج ملاهادی سبزواری

بقلم خود ایشان

حاج ملاهادی بزرگترین حکیم قرن سیزدهم هجری و شاید بعد از آخوند ملاصدرا معتبرترین مدرّسین فلسفه اشراق است. قبل از حمله مغول که معاهد علمی و مدارس اسلامی دایر بود و دو مسلک مهم فلسفی یکی حکمت مشاء بطریقیکه ابوعلی سینا آن را مدوّس ساخته بود و دیگری عقیده وحدت وجودی محیی الدین بن العربی که مز کبّی از حکمت اشراق و عرفان است در ممالک اسلامی رایج بود و مدرّسین حکمت این دو فلسفه را تدریس میکردند و در هر عهد و عصری بمقتضای زمان و مکان شروح و ایضاحات و تزییلات و تعلیقات فراوان بر آن مسائل نوشته اند.

بعد از آنکه بر اثر تاخت و تاز مغول و ویرانی بلاد مدتها چراغ فلسفه و دانائی خاموش بود در دوره صفویه صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی مشهور بآخوند ملاصدرا دوباره آنرا روشن ساخت چندانکه در دوره های بعد از مغول میتوان او را «مجدد فلسفه» شمرد.

ملاصدرا موجد و مؤسس فلسفه تازهئی نیست بلکه کار بزرگ او احیاء و ترمیم فلسفهئی است که مدتها متروک مانده بود باین معنی که مباحث حکمتی و فلسفی که در ادوار قبل از مغول بهمت بزرگان امثال فارابی و ابوعلی سینا و ابن رشد اندلسی و محیی الدین بن العربی در ممالک وسیعۀ اسلامی شایع شده و بر اثر هجوم مغول سالها متروک مانده بود بار دیگر بهمت ملاصدرا رواج یافت.

هنر بزرگ ملاصدرا در این است که در عهد صفویه که از نظر فلسفه دوره انحطاط است و دورهئی است که اساتید بنامی در میدان نبوده اند و بعلاوه ظاهر بینان و کوتاه فکران معارض فلسفه و حکمت بوده اند او بطوری بفلسفه لباس شرع پوشانید و مسائل دینی و فلسفی را مطابق مقتضیات زمان بایکدیگر توفیق داد که فلسفه اعتبار یافت و رائج گشت.

بنا بر این اگر گفته میشود که آخوند ملاصدرا موجد فلسفه تازه نمی نیست این نکته را هم باید دانست که معلم معمولی و ساده نمی هست بلکه استاد ماهری است که فلسفه مشاء و حکمت محیی الدین بن العربی و اصول شرع همه را درهم آمیخته روشنائی حکمت را در چراغ تازه می بر افروخته است.

بعد از آخوند ملاصدرا این چراغ خاموش نشد و در هر عهدهی جماعتی سرگرم تعلیم و تعلم فلسفه بودند.

مرحوم حاج ملاهادی سبزواری زماناً متعلق به نسل پنجم بعد از آخوند ملاصدراست و در این فاصله سرآمدهم مشتغلین بفلسفه بوده است و در حالیکه چهار طبقه مدرّسین و حکمائی که بین او و ملاصدرا فاصله بوده اند فقط بتدریس و شرح و توضیح اسفار ملاصدرا اشتغال داشته اند حاج ملاهادی یک نوع تبرّز و تبجری داشته و تقریباً در عرض ملاصدرا محسوب است.

حاج ملاهادی اضافه بر جنبه علمی و احاطه بمسائل فلسفی و عرفانی در مکارم اخلاق و محاسن صفات و تقوی و پاکدامنی و صدق و صفا و مناعت و تشخیص ذاتی و سادگی و بی پیرایگی و خضوع و فروتنی مخصوص بخواص اهل علم و ملکات فاضله دیگر سقراط عصر خویش بوده و همین شخصیت ممتاز و اخلاق پسندیده او خدمت بزرگی بفلسفه انجام داده یعنی فلسفه و حکمت را در مقابل ظاهر پرستان متظاهر بعلم که پیوسته متعزز حکما بوده اند محترم ساخته است.

حاصل آنکه حاج ملاهادی علاوه بر جنبه علمی و فلسفی که فن مخصوص او بوده و کتب ذقیمتی در فلسفه نوشته و جماعتی را تربیت کرده از حیث تخلق باخلاق حکماء متألّهین و تصلب او در پیروی کامل و شدید از سیره فلاسفه اقدمین و علماء عاملین مقام حکمت را باعلی درجه ممکنه بالا برده و مورد احترام خاص و عام قرار داده است و علاوه بر این دو جنبه مذکور علمی و اخلاقی مرحوم حاج ملاهادی دارای طبع موزون شاعرانه و صاحب ذوق بسیار لطیف ادیبانه فاضلانه بوده و در شعر «اسرار» تخلص مینموده و دیوان غزلیات او که سرایامش چون از حقایق عرفان و حکمت و شور و وجد و حال است و در نهایت فصاحت و ملاحظت و لطافت است مکرر بطبع رسیده و مادر آخر این مقاله محض نمونه چند غزلی از آن مرحوم بدست خواهیم داد

حاج
ابن حاج
محمد صاد
«غریب»
زیسته و
است و چو
واقع شده
بطور
اورا بسیا
پرداخته
عثمانی نی
دقت و
بخاطر م
ایشان آ
موجود
اصل این
نوشته ش
و بطور
میکند
شاگردا
مقامات
را مینوی
اساتید

حاج ملاهادی سبزواری معروف به «حاجی سبزواری» یا «حکیم سبزواری» ابن حاج میرزا مهدی طیب و ملاک بن حاج میرزا هادی بن حاج میرزا مهدی بن محمد صادق تاجر سبزواری است که در سنه ۱۲۱۲ هجری قمری که مطابق است با عدد «غریب» در سبزواری متولد شده و مدت هفتاد و هشت سال که مطابق است با عدد «حکیم» زیسته و در دهه آخر ذی الحججه ۱۲۸۹ در سبزواری وفات یافته و در همانجا مدفون شده است و چون وفاتش در اوایل ذی الحججه ۱۲۸۹ یعنی چند روز قبل از محرم ۱۲۹۰ واقع شده سال فوت او را غالباً ۱۲۹۰ دانسته اند که مطابق است با عدد «حکیم غریب» بطوریکه اشاره شد فضائل اخلاقی و احاطه علمی و حسن تقریر حاجی سبزواری او را بسیار معروف و مشهور ساخته و پس از آنکه در سبزواری مستقر شده و بتدریس پرداخته طالبین علم نه فقط از غالب بلاد ایران بلکه از هندوستان و ممالک عربی و عثمانی نیز بحوزه درس او میشتافته اند و او سالهای متمادی یعنی قریب چهل سال با دقت و انضباط و وقت شناسی و صحت عملی که کانت فیلسوف معروف آلمانی را بخاطر میآورد در وقت معین در مدرس خویش با فاضله مشغول بوده است.

شرح حال ذیل که اصل آن بخط مرحوم حاجی ملاهادی نزد نواده پسری ایشان آقای ضیاء الحق حکیمی پسر مرحوم آقا عبدالقیوم پسر مرحوم حاج ملاهادی موجود است نمونه ایست از روشن فکری و سادگی و بی آلاشی آن مرد بزرگ. اصل این شرح حال بخط مرحوم حاجی بر کاغذ آبی رنگی بخط شکسته نستعلیق نوشته شده است و در پشت آن ورقه مهر حاجی بسجیع «یا هادی المصلین» موجود است و بطوریکه آقای ضیاء الحق حکیمی از پدر خود آقا عبدالقیوم پسر حاجی روایت میکنند از طهران شرح حال حاجی را از خود او میطلبند و او انجام این کار را یکی از شاگردان خود محمول میکند آن شاگرد شرح حال مفصلی از فضائل و کرامات و مقامات حاجی مینویسد ولی حاجی آن شرح را نپسندیده خود این شرح حال مختصر را مینویسد:

هو

«چون بعضی از احباب مستدعی شد که از کیفیت تحصیل خود و انیت آن و تعیین اساتید چیزی نگاشته شود موجزی مینگارد که در سن هفت یا هشت سالگی که شروع

بصرف و نحو کر دیم والدنا الفاضل حشره الله تعالی مع الاخیار عزم بیت الله الحرام فرمودند و در مراجعت در شیراز بر حمت ایزدی پیوستند و حقیر تا عشره کامله از عمر خود در سبزواری بودم و بعد جناب مستطاب فضایل مآب عالم عامل و فاضل کامل و حبر جامع و متقی ورع و فقیه بارع و عابد ساجد و ناسک متعهد زبده الاشراف المستغنی عن الاوصاف حبیب مهجتی و ابن عمی المستسعد فی المنشأتین الحاج ملا حسین السبزواری اعلی الله مقامه که سالها در مشهد مقدس مشغول تحصیل بود و والدش با والد داعی جمع المال بود رحمة الله علیهم مرا از سبزواری بمشهد مقدس حرکت داد و آن جناب انزوا و تقلیل غذا و عقاف و اجتناب از محرّمات و مکروهات و مواظبت بر فرایض و نوافل را مراقب بود و داعی راهم در اینها چون در یک حجره بودیم مساهم و مشارک داشت و کینونت ما بدین سیاق طولی کشید و سنواتی ریاضات و تسلیمیتی « کذا » داشتم و آن مرحوم استاد ما بود در علوم عربیه و فقهیه و اصولیه ولی با آنکه خود کلام و حکمت دیده بود و شوق و استعداد هم در ما میدید نمیگفت مگر منطق و قلیلی از ریاضی پس عشره کامله با آن مرحوم در جوار معصوم بسر بردم تا آنکه شوق بحکمت اشتداد یافت و آوازه حکمت اشراق از اصفهان آویزه گوش دل بود و از علوم نقلیه و دینیّه حظوظ متوافره و سهام متکثره بفضل خدا یافتیم پس عزیمت اصفهان نموده و اموال و املاک بسیار را جا گذاشته از خراسان حرکت کردیم و قریب به هشت سال در اصفهان ماندیم و انزوا و مجانبت هوا بتأیید خدا مزاج گرفته بعد توفیق تحصیل علوم حقیقه و ریاضات شرعیه هم داشتیم و اغلب اوقات را صرف تحصیل حکمت اشراق نمودیم پنج سال حکمت دیدم خدمت زبده الحکماء الالهیین فخر المحققین و بدر العالمین و العالمین و المتخلفین با خلاق الرّوحانیین بل با خلاق الله جناب حقایق آگاه آخوند ملا اسمعیل اصفهانی قدس سره الشریف و چون آخوند ملا اسمعیل س « کذا - گویا مخفف قدس سره است » مرحوم شدند دو سه سالی بالاخصصاص خدمت جناب حکیم متاله استاد الکل المحقق الفایق والنور الشارق آخوند ملا علی النوری قدس الله نفسه و روح رّمسه حکمت دیدم و دو سالی در اوایل ورود با اصفهان بفقّه جناب المولی النبیّه و العالم الوجیه و المحقق الفقیه آقا محمد علی مشهور بنجفی اعلی الله مقامه روزی ساعتی حاضر میشدم و چون بخراسان آمدم پنج سال در مشهد مقدس بتدریس حکمت مشغول بودم با قلیلی فقه و

تفسیر زیرا که علما اقبال بر آنها و اعراض از حکمت بکلیه داشتند لهذا اعتنای داعی بحکمت سیما اشراق بیشتر بود و بعد از آن دو سه سالی سفر بیت الله داعی طول کشید و حال بیست و هشت سال است که در دارالمؤمنین سبزواری بتدریس حکمت مشغولم این است اسباب ظاهریه و در یقت الله هدانی و علمنی و ربانی

دیده‌ای خواهم سبب سوراخ کن تا سبب را بر کند از بیخ و بن

والسلام.

اینک بر حسب وعده که داده‌ایم چهار غزل از دیوان مرحوم حاجی که چنانکه گفتیم در شعر «اسرار» تخلص میکرده است ذیلاً درج مینمائیم:

سینه بشوی از علوم زاده سینا	نور و سنائی طلب ز وادی سینا
یار عیان است بی نقاب در اعیان	لیک در اعین کجاست دیده بینا
ساغر مینا ز دست پیرمغان گیر	چند خوری غم بزیر گنبد مینا
طعنه بویس قرن زنی و قرینست	دیو و ددت قرن‌ها و ساء قرینا
نیست روا ما قرین ظلمت دیجور	روی تو عالم فروغ ماه جبینا
پر تو مهر از فلک بخاک گرفتند	خود چه شود عیسیا سپهر مکینا

یک نفس ای خاک راه دوست خدا را

بر سر اسرار زار خاک نشین آ

شورش عشق تو در هیچ سری نیست که نیست

منظر روی تو زیب نظری نیست که نیست

نیست یک مرغ دلی کش نفکندی بقفس

تیر بیداد تو تا پر پیری نیست که نیست

ز فغانم ز فراق رخ و زلفت بفقان

سگ کویت همه شب تا سحری نیست که نیست

نه همین از غم او سینه ما صد چاک است

داغ او لاله صفت بر جگری نیست که نیست

موسیقی نیست که دعوی انا الحق شنود

ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست

چشم ما دیده خفاش بود ورنه ترا

پرتو حسن بدیوار و دری نیست که نیست

گوش اسرار نشو نیست و گرنه اسرار

برش از عالم معنی خبری نیست که نیست

ما ز میخانه عشقیم گدایانی چند
 باده نوشان و خموشان و خروشان چند
 ای که در حضرت او یافته ای بار ببر
 عرضه بندگی بی سرو سامانی چند
 کای شه کشور حسن و ملک ملک وجود
 منتظر بر سر راهند غلامانی چند
 عشق صلح کل و باقی همه جنگست و جدل
 عاشق جمع و فرق جمع پریشانی چند
 سخن عشق یکی بود ولی آوردند
 این سخنها بمیان زمرة نادانی چند
 آنکه جوید حرمش گو بسر کوی دل آی
 نیست حاجت که کند قطع بیابانی چند
 زاهد از باده فروشان بگنزدین مفروش
 خورده بینهاست درین حلقه ورنه نادانی چند
 نه در اختر حرکت بود و نه در قطب سکون
 گر نبودى بزمین خاک نشینانی چند
 ای که مغرور بجاه دو سه روزی بر ما
 رو گشایش طلب از همت مردانی چند

تادل اندر نظر آورده نگار عجبی
 ز اشک خونین بر رخ کرده نگار عجبی
 کرده از خون شهیدان کف سیمین گلرنگ
 بسته تهمت بحنا حیلہ شعار عجبی
 سر سیر چمنم نیست چه در حسن تراست
 ز ریاحین و گل و سبزه بهار عجبی
 بازوی حسن تو نازم که ز چشم و ابروت
 بکمندی عجب افکنده شکار عجبی
 گشت بیماری دل به که بر آورد آنسرو
 از زنج سیب و ز پستان دو انار عجبی
 طعمه لخت دل و جا کنج قفس، شربم خون
 دارم از دایره چرخ مدار عجبی
 سخن از دوزخ و فردوس با سرار مگوی
 وصل و هجرش بودم جنت و نار عجبی

یازدهم مهر ۱۳۲۳ هجری شمسی طهران

و کتر فاسم غنی

نخستین روزنامه فارسی چاپی در ایران

تا آنجا که اطلاع داریم اولین روزنامه چاپی که بزبان فارسی در ایران منتشر شده در سال ۱۲۵۳ یعنی سال چهارم سلطنت محمد شاه قاجار بوده است که آنرا در طهران میرزا محمد صالح مهندس شیرازی بچاپ سنگی انتشار داده .

اطلاع مفصلتر ما راجع بوجود این روزنامه مأخوذ از مقاله ایست که شخصی بتاریخ ۱۸۳۹ میلادی مطابق سال ۱۲۵۵ قمری در روزنامه انجمن آسیائی انگلیس جلد پنجم راجع بآن نوشته وعکس يك نسخه از آن را در همان روزنامه چاپ کرده است . عین این عکس راجناب آقای تقی زاده در شماره سوم کاوه دوره جدید نقل فرموده و در آن شماره و شماره پنجم از سال دوم دوره جدید کاوه معلوماتی نیز در باب این اولین روزنامه چاپی بدست داده اند . خلاصه آن معلومات اینست :

«از اواخر سلطنت فتحعلیشاه در طهران روزنامه ای منتشر میشد که نامی مخصوص نداشت و آنرا که در روی دو ورق بزرگ که يك روی هر ورق آن سفید بود چاپ میکردند ، میرزا صالح شیرازی مهندس آنرا اداره میکرد و در ابتدای يك نسخه از آن که عینادر مجله انجمن آسیائی انگلیس (جلد پنجم از سال ۱۸۳۹ میلادی) نقل شده این عبارت مسطور است : «اخبار و وقایع شهر محرم الحرام ۱۲۵۳ در دارالخلافه طهران انطباع یافته» .

نویسنده مقاله انگلیسی در روزنامه انجمن آسیائی انگلیس که مقاله خود را در سال ۱۸۳۹ (مطابق ۱۲۵۵ قمری هجری) نوشته میگوید که روزنامه میرزا صالح چند سالی است که در طهران دایر است .

جناب آقای تقی زاده که از تاریخ انتشار اولین شماره این روزنامه میرزا صالح

ظاهراً اطلاعی نداشته اند از همین اشاره مؤلف آن مقاله انگلیسی و از اینکه میرزا صالح شیرازی از رجال بالنسبه معتبر عهدعباس میرزا و فتحعلیشاه بوده چنین حدس زده اند. که انتشار روزنامه میرزا صالح بایستی در اواخر سلطنت فتحعلیشاه صورت گرفته باشد. این حدس چنانکه در ذیل خواهیم گفت درست نیست بلکه بشرح مذکور در فوق نخستین شماره روزنامه مذکور در ۱۲۵۳ سال چهارم سلطنت محمد شاه در طهران انتشار یافته است.

منبع دیگری که در باب این روزنامه اطلاعات ذیقیمتی بدست ما میدهد تاریخ قاجاریه تألیف «ادمون دو تامپل» فرانسویست که کتاب خود را در سال ۱۸۷۳ (۱۲۹۰ هجری) تألیف و در پاریس چاپ کرده است،

این مؤلف در باب روزنامه میرزا صالح چنین مینویسد:

«در عهد محمد شاه بسال ۱۸۳۷^۲ اولین بار در طهران روزنامه ای دولتی انتشار یافت و این روزنامه ماهیانه بود. تاریخ انتشار شماره اول آن اول ماه مه است ۳ این روزنامه با چاپ سنگی بقطع یک ورق بزرگ از کاغذ خانبالیغ چاپ میشد ولی چاپ آن چندان عالی نبود.

روزنامه مزبور نام مخصوصی نداشت فقط در آخر صفحه اول آن نشان دولتی ایران موجود بود، همین روزنامه است که پس از تغییراتی محسوس بصورت روزنامه وقایع اتفاقیه یعنی روزنامه رسمی طهران در آمده است.»

از این بیان صریحاً معلوم میشود که تاریخ انشاء روزنامه بی نام میرزا صالح شیرازی دوشنبه ۲۵ محرم الحرام سال ۱۲۵۳ هجری است پس عکسی که در روزنامه انجمن آسیائی انگلیس در تاریخ ۱۸۳۹ (۱۲۵۵) از این روزنامه چاپ شده و راجع باخبار وقایع شهر محرم الحرام سال ۱۲۵۳ است عکس شماره اول روزنامه است و اینکه نویسنده آن مقاله میگوید که این روزنامه چند سال است که دایر است مقصودش چند سال از تاریخ تحریر مقاله او یعنی چند سال قبل از سال ۱۲۵۵ است

۱ - Edmond Dutempl. Les Kadjars p.43

۲ - مطابق ۱۲۵۳ ۳ - یعنی دوشنبه ۲۵ محرم ۱۲۵۳

که از دو تا سه سال پیش از آن تاریخ میشود.

این روزنامه میرزا صالح که بدبختانه با وجود کمال تفحص هیچگونه اثری از آن در طهران بدست نیامد حتی هیچ ذکرى نیز از آن در کتب تاریخی ما از آن نیست معلوم نشد که تا چه تاریخ دایر بوده و چه وقت نشر آن موقوف شده همیتقدر میتوان حدس زد که تا تاریخ انتشار مقاله روزنامه انجمن آسبائی انگلیس که دو سه سالی بعد از طلوع نخبتهین شماره آنست دایر بوده.

برای آنکه خوانندگان گرامی از احوال میرزا محمد صالح ناشر این روزنامه که یکی از اولین ناشرین آثار تمدن جدید در ایران بوده اطلاع مجملی بدست بیاورند میگوئیم که این مرد بسیار زیرک قابل پسر حاجی باقر خان کازرونی شیرازی است و یکی از جمله پنج نفری است که ایشان را در سال ۱۲۳۰ میرزا بزرگ قائم مقام اول بدستور عباس میرزا نایب السلطنه برای تحصیل علوم و فنون جدید بلندن فرستاده و میرزا صالح که در اوایل سال ۱۲۳۵ بایران برگشته سه سال و نه ماه ویست روز در انگلستان بوده و در این مدت زبانهای انگلیسی و فرانسه و لاتینی را فرا گرفته و در تاریخ و طبیعیات و بعضی فنون مثل شیشه سازی و ساختن مرکب چاپ و تهیه حروف مقطعه و حکاکی و غیرها کار کرده و با سرمایه وافر از این معلومات بتبریز برگشته و شرح رفتن و برگشتن و دوره اقامت خود را در انگلیس در طی کتاب بسیار مفید شیرینی بعنوان سفرنامه خود نوشته است.

در این سفرنامه که ما بعدها در این مجله باز هم بمناسباتی از آن گفتگو خواهیم کرد میرزا صالح راجع بروزنامه و منطبعه در انگلیس و خرید و تهیه اسباب چاپ برای خود و آوردن آنها بایران شرحی مینویسد که ما عین آنها را در اینجا نقل می کنیم:

دریک جا از آن سفرنامه میرزا صالح چنین مینویسد:

«بندده را یقین این شد که رفتن بایران جزم است ، باخود اندیشه نمودم که

بجز تحصیل اگر توأم چیزی از این ولا بایران برم که بکار دولت علیه آید شاید خوب باشد و مدت‌ها بود که خیال بردن چاپ و صنعت باسمه در سر من افتاده بود چند روزی بعد از آن بلندن رفته عالیجاه قولونل خان را دیده کیفیت را باو حالی کردم این مطلب را پسندید و از آن پس مستر داتس نامی که اوستاد چاپ ساز است یعنی مختص بآن است که انجیل را در زبان فارسی و هندی و سریانی و عربی و سایر زبانهای غریبه چاپ میزند دیده که روزی دو ساعت بنده در کارخانه او رفته من البدایه الی النهایه چاپ را آزموده و از آن پس خانه در حوالی کارخانه دیده او طاق نشیمن و او طاق دیگر بجهت معلم فرانسه طی کرده مستر بالفور که در زبان فرانسه مهارت تامی داشته دیده که تا ورود ایلچی ما ۲ در منزل من شب و روز مانده و خوراک و منزل و خواب او در پیش من باشد . . . هر روز پنج ساعت قبل از ظهر از خواب برخاسته الی دو ساعت در نزد مستر بالفور زبان فرانسه خوانده و از آن پس نهار کرده مجدداً درس خود را خوانده و از آن پس الی سه ساعت بعد از ظهر کتاب دیگر فرانسیس را خوانده و از آن پس لباس انگریزی در بر کرده بمنزل اوستاد چاپ زن رفته الی چهار ساعت و نیم از ظهر گذشته در کارخانه چاپ سازی مانده از آن پس بیکی از مهمانخانه ها شام خورده و از آن پس بمنزل برگشته بعضی از تواریخ روم و گریک و روس و ترکی و داستانها بزبان انگریزی خوانده و صفحه از فرانسه ترجمه بزبان انگریزی نوشته الی نصف شب . . .

در جای دیگر در همین باب باز چنین مینویسد :

. استماع افتاد که در دهم ماه جولای (۲۲ شوال ۱۲۳۴) عازم ایران هستیم، بنده بدیدن مستر داتس رفته، چون در این مدت وقت در کارخانه او همیشه مستمر یعنی هر روزه دو ساعت در کارخانه او رفته، الحق از ابتدا الی انتهای کار از او آموخته و مشار الیه از راه خیر خواهی و نیک ذاتی و صداقت و راستی و درستی

۱- یعنی کلنل داری Col. D'Arcy از صاحب منصبان انگلیسی که قبلاً در خدمت

عباس میرزا در آذربایجان بود.

۲- یعنی میرزا ابوالحسنخان شیرازی که خبر سفارت دوم او بلندن در این تاریخ رسیده بود.

کار خود را بمن نموده و مرکب سازی را با وجود اینکه خلاف قاعده کسبه آن ولایت است که مرکب چاپ را مخفی داشته و بهیچکس نشان نمیدهند معهداً بینده نشان داده خود او و زن او نوع رفتاری با من کرده مبالغ معتدیه اجناس چاپ سازی آن را با پرس ۱ کوچکی از برای من خریده و هر چه ابتیاع نمود در نهایت ارزانی بود و قدری از وجه اسباب چاپ باقی بود از سرگور اوزلی ۲ قرض کرده و قدری دیگر نیز بمستر داتس قرضدار شده...»

در جای دیگر از سفرنامه خود میرزا صالح شرحی در باب روزنامه در انگلستان مینویسد که برای مردم ایران بسیار نازگی داشته و ما آن را نیز ذیلاً نقل میکنیم در این نوشته چنانکه خواهیم دید میرزا صالح روزنامه را «کاغذ اخبار» می نامد و این کلمه که ظاهراً ترجمه «نیوز پیپر» ۳ انگلیسی است در اوایل عهد قاجاریه در ایران بجای روزنامه مصطلح بوده. میرزا ابوالحسنخان شیرازی ایلچی کبیر ایران در سفر نامه خود بنام «حیرت نامه» چنین مینویسد: «کاغذ اخباری که نیوز می گویند بکشتی آورده بودند». در یکی از مراسلات حاجی میرزا آقاسی خطاب بمحمد شاه چنین آمده: «... یکی توقف کشتیهاست در سرحد استرآباد که باعث حرفهای دولتهای دیگر آمده از جمله در کاغذ اخبار دولت فرانسه نوشته اند و بعضی را بکاغذ اخبار هندوستان محول نموده...»

اینست شرحی که میرزا صالح در باب روزنامه در انگلستان نوشته:

«در انگلند علی الخصوص در لندن کاغذ اخبار را بتعجیل هر چه تمامتر بولایت انگلند مصحوب کوچ (یعنی پست) میفرستند بعلاوه اینکه اموراتی که در کل دنیا واقع میشود مجموع مردم انگلند بلکه اهالی انگریزی در هندوستان اطلاع می یابند و جوه عظیمه از بابت مخارج خراج کاغذ اخبار حاصل دولت انگلیس میشود اولاً هر کاغذی را چهارپول سیاه خراج شاهی بدولت انگریز میدهند و ثانیاً هر که را خانه و اسبابی است نه بخواهند بفروش رسانند و یا بخرند و هر کاری دارد بخواهد مردم

۱ - Press - ۲ - یعنی سقیر سابق انگلیس در ایران که در این تاریخ در لندن بود

۳ - Newspaper

را اطلاع دهد در چاپخانه رفته موافق سطور اخبار اجرت بچاپخانه داده مطلب او را در کاغذ اخبار چاپ میکنند و کمترین وجهی که از برای مطالب مزبور با استادان چاپ زن دهند شش شلینگ ونیم است و هر چه مطلب زیاده دارند زیاده وجه اجرت را با استادان داده و بعلاوه اینکه از هر کاغذ اخبار چهار پول سیاه خراج دیوانی میگیرند هر یک از اخباراتی که مردم علاوه وجهی داده چاپ میزنند سه شلینگ ونیم بدیوان میدهند...

پس از مراجعت بایران میرزا صالح شیرازی بخیال تأسیس چاپخانه و روزنامه افتاد و با اسبابی که خود همراه آورده و تحصیلاتی که در این راه کرده بود این کار برای او آسان تر مینمود تا برای دیگران بعد های یکی از مردم شیراز راهم بامخارج زیاد برای یاد گرفتن صنعت چاپ بیترسبورگ فرستاد و او پس از مراجعت در تبریز مطبعه ای سنگی تأسیس نمود ولی باید دانست که این اولین مطبعه ای نبود که در ایران ایجاد شد. برای معرفت بسابقه این کار رجوع شود بمقاله نفیسی که در این باب در شماره پنجم از سال دوم دوره جدید روزنامه کاوه مندرج است.

میرزا صالح شیرازی که در اوایل سال ۱۲۳۵ بتبریز برگشته و عنوان مهندس پیدا کرده بعلمت دانستن چند زبان و آشنا بودن بفنون مختلفه و آداب بین المللی هم مأمور تعلیم شاگردانی شد و هم در دستگاه قائم مقام اول و عباس میرزا از او در ترجمه و کارهای سیاسی استفاده می کردند. در سال ۱۲۳۷ بعنوان سفارت مخصوص از طرف نایب السلطنه بلندن رفت و در ۱۲۴۵ جزء همراهان خسرو میرزا در سفارت بیطرزبورگ بود و در سال ۱۲۴۸ از کسانی بود که پذیرائی از وزیر مختار جدید روسیه مأمور گردید عاقبت و سال فوت او بدست نیامد همینقدر مسلم است که تا سال ۱۲۵۵ که روزنامه او در طهران هنوز دایر بوده حیات داشته است. این جمله خلاصه ایست از احوال میرزا محمد صالح مهندس شیرازی و آنرا برای آن نوشتیم تا خوانندگان محترم اجمالاً باحوال و اقدامات یکی از اولین کسانی که در راه نشر معارف اروپائی در ایران کوشیده و تا آنجا که اطلاع داریم بانی اول روزنامه فارسی چاپی در کشور ماست سابقه پیدا کنند.

اخبار علمی

۱ - خودکشی مستشرق معروف پاول کراوس

روز پنجشنبه ۲۱ مهر ۱۳۲۳ (مطابق ۱۲ اکتوبر ۱۹۴۴ و ۲۵ شوال ۱۳۶۳) دکتر پاول کراوس مستشرق بسیار فاضل در قاهره خود را در اطاق حمام خویش بابت جامه حمام بسقف آویخت و قبل از آنکه کسی برسد و او را از این خیال شوم بازدارد جان بجان آفرین تسلیم کرد. علت این خودکشی معلوم نشد. چون مرحوم پاول کراوس بسیار عصبانی بود غالب آشنایان او این پیش آمد ناگوار را بر اثر همین حالت دانستند.

پاول کراوس که از سال ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۶ در پاریس از دوستان محشور و مانوس نگارنده این سطور بود و مدیر این مجله و او شبها و روزها از محضر پرفیض استاد علامه بزرگوار آقای قزوینی و مستشرق فاضل نامی آقای لویی ماسینیون فرانسوی استفاده میکردند از زیر کترین و متبجرتترین دانشمندانی محسوب میشد که نگارنده دیده بود. در معرفت کلیه السنه و آداب سامی از عبری و عربی گرفته تا آرامی و سریانی و احاطه بعلوم اوایل (فلسفه و طب و کیمیا و نجوم و جفر و اعداد) بی نظیر و مشارالیه بالبنان بود و هوشی سرشار و پشت کاری خستگی ناپذیر داشت که همه کس را متعجب میکرد و بزرگترین فضیله او را بتصدیق مقام بلند او در علم و معرفت و ادار مینمود. از این گذشته بالسنه آلمانی و انگلیسی و فرانسه و ایتالیائی کاملاً آشنا بود و بتمام این زبانها تکلم میکرد و چیزی نمی نوشت و لاتینی و یونانی را هم بخوبی میدانست. خلاصه در عین جوانی مردی بود کامل العیار و باسوابق درخشانی که از او در حل بسیاری از غوامض علوم و آداب سامی و اسلامی و نشر مقالات و رسائل و کتب گرانبهایی در خصوص احوال و آثار یکمده از بزرگترین علمای

اسلام مانند جابر بن حیان و حسین بن منصور حلاج و محمد بن زکریای رازی و ابوحاتم رازی و ابن الراوندی و فارابی و جاحظ و امام فخر رازی و شیخ شهاب الدین سهروردی مقتول و غیرهم ظاهر شده بود کمال امیدواری میرفت که بدست آن دانشمند فقید خدمات برجسته دیگری صادر شود و علم و ادب از برکت معرفت و زحمت او در خط پیشرفتهای جدیدی بیفتد اما هزار افسوس که رسیدن ناگهانی اجل رشته عمر او را در عنقوان شباب برید و کلیه این امیدها را بیأس مبدل ساخت.

مرحوم دکتر پاول کراوس از فضلاء اطریشی است که در تاریخ سال ۱۹۰۴ در شهر پراگ تولد یافته و پس از تکمیل تحصیل در آنجا ببرلین رفته و در «مؤسسه تاریخ شیمی» بمطالعه پرداخته و تا سال ۱۹۳۳ در آنجا باین کار اشتغال داشته سپس بیازیس آمده و در «مدرسه تعلیمات عالی» که ضمیمه دارالغنون پاریس است بتدریس و ایراد محاضرات علمی مشغول شده و تا تاریخ ۱۹۳۶ در این سمت سر میکرده است.

در تاریخ ۱۹۳۶ جامعه فواد اول استاد پاول کراوس را برای تدریس در آنجا بقاهره دعوت کرد و فقید مزبور از این تاریخ در مصر مقیم شد و در جامعه فواد اول ابتدا معلم فقه اللغة عربی و السنة دیگر سامی سپس استاد لغت عبری و در این دو سال اخیر معلم عروض در شعر سامی بود و در مجمع علمی مصری و مجمع علمی فرانسوی مصر سمت عضویت داشت و در طی این مدت اوقات فراغت او بنوشتن مقالات و تصحیح و ترجمه کتب عربی میگذشت و دقیقه ای از این کار غفلت نداشت چنانکه در همین اواخر جلد دوم کتاب بزرگی را که در باب جابر بن حیان گرد آورده و تألیف کرده است منتشر ساخته بود.

بدست دادن فهرست کتبی که مرحوم پاول کراوس تصحیح و منتشر کرده مخصوصاً فهرست مقالات عدیده ای که نوشته علی المیجالیه بعلمت نداشتن اسناد و بسی خبری ما از اوضاع علمی خارج بر اثر قطع مواصلات و حال جنگ میسر نیست بهمین جهت نگارنده در اینجا بشمردن يك عده از انتشارات و تحقیقات آن مرحوم که از آنها اطلاع دارد ذیلاً اشاره میکند:

- ۱

ابن زکریای
بسیار مفید
آنها بفارس
طهران منت

- ۲

از دعا اسم
مسأله نبوت
منتخباتی که
شرق انتشار
رازی ورد

- ۳

که متن عرب
است

- ۴

دیگر در باب
و
که جلد او

- ۷

مستشرقین

- ۸

مطبوع ان

- ۹

کنون بچا
سال ۱۹۴۳

- ۱ - کتاب السیرة الفلسفیه در شرح حال طیب و حکیم بزرگوار ابوبکر محمد ابن زکریای رازی بقلم خود او که دکتر کراوس متن عربی آنرا با مقدمه و حواشی بسیار مفید در دو شماره از یکی از مجلات ایتالیائی بنام «شرق» منتشر ساخته و نگارنده آنرا بفارسی ترجمه کرده و آن ترجمه را با پاره ای اضافات در سال ۱۳۱۵ شمسی در طهران منتشر کرده است.
- ۲ - نشر منتخباتی از کتاب اعلام النبوة تألیف ابو حاتم احمد بن حمدان رازی از دعاة اسماعیلیه و از معاصرین محمد بن زکریای رازی که این کتاب خود را در باب مسأله نبوت نوشته و در آنجا بر محمد بن زکریای رازی تاخته و عقاید او را رد کرده. منتخباتی که مرحوم کراوس از کتاب اعلام النبوة در شماره دیگری از همان مجله شرق انتشار داده و آنها را بفرانسه نیز ترجمه کرده تمام راجع بمحمد بن زکریای رازی و رد عقاید مخصوصه اوست بتوسط همشهری و معاصرش ابو حاتم مذکور.
- ۳ - انتشار رساله ابوریحان بیرونی در فهرست تألیفات محمد بن زکریای رازی که متن عربی آنرا مرحوم کراوس در سال ۱۹۳۶ در پاریس جداگانه بطبع رسانده است.
- ۴ - مقاله ای در دایرة المعارف اسلامی بهمکاری پینس Pines از مستشرقین دیگر در باب تألیفات محمد بن زکریا،
- ۵ و ۶ - نشر منتخبات رسائل جابر بن حیان عالم معروف کیمیا در دو جلد قطور که جلد اول در سال ۱۹۳۵ و جلد ثانی در همین سال جاری در قاهره منتشر شده است.
- ۷ - اخبار العلاج که آنرا مرحوم کراوس بهمکاری آقای لوتی ماسینیون از مستشرقین فرانسه در پاریس انتشار داده است،
- ۸ - طبع جدیدی از کتاب الحیوان جا حظ که همین او آخر در قاهره بوضع بسیار مطبوع انجام پذیرفت.
- ۹ - مجموع رسائل الجا حظ شامل رساله هائی از این نویسنده بزرگ که تا کنون بچاپ نرسیده بوده و آنها را دکتر کراوس بدستیاری محمد طه الحاجری در سال ۱۹۴۳ در قاهره منتشر ساخته

۱۰ - ترجمه مناظرات امام فخر رازی بفرانسه که آنرا فقید مزبور در سال ۱۹۳۶ - ۱۹۳۷ در مجله مجمع مصری بامقدمه و حواشی مفصل مفید انتشار داده و کمی بعد از انتشار این ترجمه متن آن مناظرات هم در حیدرآباد دکن بعربی منتشر گردید.

۱۱ - نشر متن فارسی رساله آواز بر جبرئیل تألیف شیخ شهاب الدین سهروردی مقتول و ترجمه فرانسه آن بامقدمه و توضیحات و حواشی بهمکاری مسیو کوربن Corbin که در ۱۹۳۵ در مجله آسیائی فرانسه بطبع رسیده.

این فهرست مختصر که بدست داده شد غیر از عده زیاد مقالاتی است که در کتب پاول گراوس در مجلات مختلفه آلمان و فرانسه و انگلیس و ایتالیا و مصر نوشته یادر این ممالک بشکل محاضره در موضوعات مختلفه ایراد نموده است. خدایش بیامر زاده که مرگ ناگهانی او برای علم و ادب ضایعه ای بزرگ بود مخصوصاً ما ایرانیان باید ذکر خیر آن مرد جلیل را که در شناساندن بسیاری از بزرگان درجه اول کشور ما مانند محمد بن زکریای رازی و جابر بن حیان صوفی و ابو حاتم رازی و ابن الراوندی و حسین بن منصور حلاج و امام فخر رازی رنجهای فراوان برده همیشه تازه بداریم.

۲ - جشن هفتاد و پنجمین سال تولد کوماروف

ممالک اتحاد جماهیر شوروی بر اثر تشویق عظیمی که در این ربع قرن اخیر بتوسط زمامداران بلشویک از اهل علم و ادب و تحقیق و تفحص بعمل می آید و تهیه اسباب کار و وسایل استراحت فکر و تأمین معیشت که در اختیار ایشان گذاشته میشود پیوراندن یک عده بالنسبه کثیر از علما و محققین درجه اول توفیق یافته و بزرگانی پرورانده است که از هیچیک از علمای بزرگ سایر ممالک پائی کم ندارند و بدست ایشان نسبت بتوسعه دایره معرفت عمومی و صلاح و سعادت بشر خدماتی انجام یافته است که عالم انسانیت و تاریخ تمدن دنیا تا ابد مرهون ایشان خواهد ماند.

یکی از بزرگترین این دانشمندان که کشور های اتحاد جماهیر شوروی بوجود او بعق می بالد رفیق ولادیمیر کوماروف رئیس مجمع علمی مسکو است که در



این سال بمرحله هفتاد و پنجمین از عمر خود رسیده و در ۱۳ و ۱۴ اکتوبر گذشته در سراسر روسیه جشنهای مفصل بتذکار هفتاد و پنجمین سال تولد او برپا گردیده است. رفیق کوماروف یکی از بزرگترین علمای علوم طبیعی مخصوصاً رشته گیاهشناسی است و از کسانی است که در نتیجه کشفیات و خدمات خود بدریافت جائزه استالین مخترع گردیده است و او قریب بنیم قرن است که شب و روز خویش را در راه خدمت بعلم صرف میکند. ابتدا در سال ۱۸۹۲ که هنوز در دانشگاه پترزبورگ تحصیل میکرد در جزء هیئتی که برای تحقیقات علمی بکوهستان زرفشان در جزء سلسله جبال پامیر میرفتند عازم آن صوب گردید سپس در ریگزار قره قوم در قسمت جنوبی تر کمستان حالیه بتحقیقات دیگری قیام نمود و دنباله تحقیقات خود را در باب مباحث طبیعی در سراسر ارضی ما بین بحر خزر و اوقیانوس کبیر دنبال کرد مخصوصاً در معرفت جنس نباتات سر زمین منچوری و شبه جزیره کامچاتکا و سایر نواحی آسیای شرقی بنتایج بسیار مفید و کشفیات تازه نایل آمد و هموست که در ابتدای جوانی کتاب مشهور داروین را در باب اصل انواع بروسی ترجمه کرده است. بعد از افتادن زمام حکومت بدست قاعدین، حزب بلشویک زمامداران جدید روسیه در تشویق رفیق کوماروف و فراهم ساختن اسباب کار او از هیچ جهدی کوتاهی نکردند بهمین علت دانشمند مزبور دنباله کشفیات و تحقیقات خود را گرفت و چون جنگ عالمگیر کنونی حادث شد رفیق کوماروف علمای مجمع علمی مسکو را گرد خود فراهم آورده برای خدمت بمملکت و استفاده دادن بآن از راه خدمات علمی در حقیقت از ایشان اردوئی تشکیل داد و ایشان جمعاً مساعی خود را متوجه این منظور کردند که از حاصل تجارب و تحقیقات خود سربازانی را که در میدانهای نبرد بدفاع وطن و جلوگیری از دشمن متجاوز مشغولند کمک کنند و از این راه نتایج بسیار بزرگ گرفتند بهمین علت است که مردم ممالک اتحاد جماهیر شوروی قدر زحمات و خدمات این دانشمند بزرگوار را شناخته بوسیله اقامه مراسم جشن و تذکار نام بلند وی او وامثال او را بادامه خدمت تشویق و دلگرم مینمایند.



رفیق کوماروف

راجع باحوال شیخ لطف الله عاملی

مندرج در شماره اول

شرح ذیل را فاضل دانشمند آقای محمود شهابی استاد دانشگاه و مدیر محترم مجله ایمان فرستاده اند. ما پس از حذف عنوان و جملی که شامل اظهار لطف نسبت بمدير ما بوده بقیه آن مراسله را عیناً درج میکنیم و از نویسنده دانشمند آن که نوشته های بیقدر ما را قابل توجه دانسته اند سپاسگزاریم. این است عین ملاحظات آقای شهابی در باب ترجمه احوال شیخ لطف الله عاملی مندرج در شماره اول:

۱- در صفحه ۵۳ سطر ۹ لفظ «حواش» بی یاء آورده شده در صورتی که بحسب قواعد ادبی باید «حواشی» با یاء باشد چه در این مورد مفعول است و اعلال قاضی در آن راه نمی یابد. عکسی هم که در صفحه بعد از اصل خطبر داشته شده کاملاً روشن نیست و بهر حال بر فرض اینکه در اصل هم بی یاء آورده شده باشد باید در موقع نقل یا لا اقل بلفظ «کذاء» یا بعلا مت (؟) باین موضوع ایماه میشد.

۲- در صفحه ۵۵ سطر ۱۵ نوشته شده: و در تاریخ جمادی الاولی ۱۰۳۲ رسماً وی... این قسمت از دو جهت بر مخلص مجهول است:

اولاً اینکه شیخ بهائی چنانکه دیگران تصریح کرده اند و در سطر ۵ همین صفحه در خود مجله نیز ترقیم یافته در سال ۱۰۳۹ در گذشته پس چگونه در ۱۰۳۲ بشیخ لطف الله اجازه روایت داده است.

ممکن است در چاپخانه بجای ۱۰۲۳ رقم مقدم و مؤخر شده و ۱۰۳۲ چیده شده باشد لیکن این هم با «الذریعه» که بحسب پاورقی مجله برای این قسمت مأخذ بوده موافقت ندارد چه تاریخ این اجازه در آن کتاب ۱۰۲۰ ضبط شده است.

ثانیاً در اینکه در الذریعه که یکی از دو مأخذ بوده ماه شوال تاریخ صدور اجازه یاد شده در صورتی که در مجله تاریخ آنرا ماه جمادی الاولی ضبط کرده و هر گاه کتاب بحار که مأخذ دیگری برای این قسمت میباشد با الذریعه در ماه اختلافی داشته و مجله موافق بحار باشد باید بدان اشاره میشد.

از جهت دیگر نیز ماه جمادی الاولی با آنچه در مجله نوشته شده مطابقت ندارد چه بر فرض (غیر صحیح) که تاریخ صدور اجازه از لحاظ سال چنان باشد که در مجله یاد آور شده باز ماه جمادی الاولی از آن سال نمیشود تاریخ قرار داده شود چه در صفحه ۵۹ سطر ۱۲-۱۳ در خود مجله چنین نقل شده «... که فوت شیخ در اوایل سال ۱۰۳۲ اندکی قبل از فتح بغداد اتفاق افتاده. تاریخ فتح قلعه بغداد روز یکشنبه ۲۳ ربیع الاول از سال ۱۰۳۲ میباشد.»

مجموعه شهابی



پس از درج ملاحظات آقای شهابی اینک بجواب آن مبادرت میشود:

- ۱- در باب اعراب کلمه «حواشی» کاملاً حق با ایشان است و «حواش» غلط چاپی است و ما از تصحیح آن غفلت کرده ایم امیدواریم سایر خوانندگان عزیز خود آنرا تصحیح فرمایند.
- ۲- در باب سال ۱۰۳۲ نیز حق با آقای شهابی است و در چاپ ۱۰۲۲ بقلط ۱۰۳۲ بطبع رسیده پس از مراجعه بمدارک معلوم شد که ما خود بر اثر خراب بودن نسخه چاپی بحار الانوار جلد بیست و ششم طبع طهران ۱۳۱۵ هجری قمری در اینکه تاریخ اجازه شیخ بهائی را بشیخ لطف الله عاملی جمادی الاولی سال ۱۰۲۲ دانسته ایم مرتکب سهوی شده ایم و صحیح همانست که مؤلف محترم کتاب الذریعه نوشته یعنی شوال ۱۰۲۰ سبب لغزش ما در اینکه جمادی الاولی ۱۰۲۲ را تاریخ صدور این اجازه دانسته بودیم این است که در متن چاپی بحار الانوار ج ۲۶ ص ۱۳۰-۱۳۱ کاتب در نوشتن صورت اجازه مذکور مقداری از انتهای آن و ابتدای اجازه دیگر شیخ بهائی را در حق مولانا شریف الدین محمد رویدشتی از قلم انداخته و این دو اجازه را بیکدیگر خلط نموده بوده است و جمادی الاولی ۱۰۲۲ تاریخ صدور اجازه شیخ بهائی است بشریف الدین مذکور بعد ها کاتب مزبور ملتفت این سقط شده و قسمت افتاده را چنانکه از ملاحظه بحار الانوار چاپی واضح میشود در حاشیه صفحه ۱۳۰ و ۱۳۱ نوشته است. از این سهوی که بدست ما رخ داده از خوانندگان عذر میخواستیم و از فاضل معظم آقای شهابی که ما را باین نکته متوجه ساختند متشکریم.

مباحث تاریخی

وفات سلطان ملک‌شاه سلجوقی

سلطان معز‌الدین جلال‌الدوله ابو‌الفتح ملک‌شاه حسن که در سال ۴۶۵ هجری بجای پدر خود سلطان ابو شجاع عضد‌الدوله و الدین برهان امیرالمومنین الب ارسلان محمد بن جفری بیک داود بن میکائیل بن سلجوق (۴۵۵ - ۴۶۵) بسطنت نشسته و عموم امراء و سرکردگان و شاهزادگان طایفه سلجوق در ماوراءالنهر و خراسان و کرمان و عراق و شام اطاعت و تبعیت از او را پذیرفته اند چشم و چراغ خاندان سلجوقی است چه دولت این طایفه در عهد این سلطان بمنتهی درجه عظمت و بسط و شکوه رسیده و از کاشغر تا حلب یعنی از مراکز چین تا لب دریای مدیترانه جمیع بلاد شرق اسلامی فرمان ملک‌شاه سلجوقی و وزیر نامی او خواجه نظام‌الملک طوسی را میبرده و دارالسلطنه اصفهان پایتخت این شاه و وزیر بر این همه کشور پهناور قدرت امر و نهی داشته است. ملک‌شاه چنانکه در تواریخ معتبره مضبوط است در تمام دوره سلطنت خود که نوزده سال و یک ماه طول کشیده (غیر از یک ماه اخیر) وزیری دیگر جز خواجه نظام‌الملک که وزارت پدر سلطان یعنی الب ارسلان رانیز از ماه چهارم سلطنت او همواره عهده دار بود نداشته است باین معنی که خواجه نظام‌الملک طوسی در مدت نوزده سال از ایام پادشاهی ملک‌شاه خواجه بزرگ و سید - الوزراء دولت سلجوقی بشمار میرفته و سایر وزراء و اصحاب دیگر دیوان همه در زیر دست او کار میکرده اند.

در اواخر سلطنت ملک‌شاه چون خواجه پیر شده بود و قسمت عمده کارهای کشوری بتوسط پسران متعدد خواجه و کسان و بستگان او اداره میشد و ایشان هم بعلمت نفوذ فوق‌العاده خواجه و سوابق طولانی خدمت او در دستگاه سلاجقه غالباً از

۱ - نام و القاب و نسب نظام‌الملک چنین است: خواجه بزرگ سید الوزراء صدرالاسلام قوام‌الدین غیاث‌الدوله نظام‌الملک رضی خلیفه ابو علی حسن بن علی بن اسحاق نوقانی طوسی، تولدش در سال ۴۱۰، قتلش در دهم رمضان سال ۴۸۵، ابتدای وزارتش در یکشنبه ۱۳ ذی‌الحجه ۴۵۵ مدت وزارتش ۲۹ سال و هفت ماه و کسری.

جاده انصاف و میانه روی منحرف میشده و در کارها با استبداد و تحکم عمل مینمودند. ملکشاه از نظام الملك و پسران و کسان او رنجش حاصل کرد و جماعتی از وزرای زیر دست و عمال مهم دیوانی نیز که وجود، خواه و نفوذ او و پسرانش را مانع ترقی خود می پنداشتند آتش تقار بین شاه و وزیر را دامن میزدند و پیوسته در شکست کار خاندان نظام الملکی می کوشیدند.

از وزرای دستگاه ملکشاه کسانی که بیش از همه در استیصال نظام الملك سعی داشتند سه تن بودند:

۱- جمال الدین ابو الفنایم تاج الملك مرزبان بن خسرو فیروز شیرازی رئیس دیوان طغرا و انشا.

۲- ابو الفضل اسعد بن محمد بن موسی براوستانی قمی ملقب بمجد الملك رئیس دیوان استیفا.

۳- عضد الدین ابو المعالی سدید الملك مفضل بن عبدالرزاق بن عمر رئیس دیوان عرض لشکر

اما ملکشاه با وجود میل قلبی بکوتاه کردن دست خواجه نظام الملك و پسران و کسان او از کارها بنا بمصلحت ملک و بیم از توکد اغتشاش در کارها علناً نمیتوانست بدوره قدرت خواجه و یاران او خاتمه بخشید بخصوص که علاوه بر نفوذ فوق العاده آن وزیر و استیلای پسران و کسان او در جمیع شعب کارهای کشوری جماعتی از لشکریان جدا از خواجه و فرزندان او حمایت میکردند طایفه ای از ایشان که «غلامان نظامیه» خوانده میشدند مستعد آن بودند که با اندک سوء معامله ای که نسبت بمخدومین ایشان روا داشته شود سر بشورش و طقیان بردارند.

در سال آخر سلطنت ملکشاه مابین شحنة مرو که از بندگان خاصه سلطان بود و یکی از پسران خواجه نظام الملك یعنی شمس الملك عثمان نزاع شد و شحنة مرو از استبداد شمس الملك بسططان شکایت برد و خود برای دادخواهی بخدمت ملکشاه شتافت.

ملکشاه سخت از این قضیه در غضب شد و تاج الملك و مجد الملك را پیش نظام الملك فرستاد و باو بیغام داد که: «اگر در ملک شریکی آن حکم دیگر است

و اگر تابع منی چرا حد خویش نگاه نمیداری و فرزندان و اتباع خویش را تأدیب
نمیکنی که بر جهان مسلط شده اند تا حدی که حرمت بندگان ما نمیدارند اگر می
خواهی بفرمایم که دوات از پیش تو بگیرند، خواه از این پیغام رنجید و گفت :
« با سلطان بگوئید که تو نمی دانی که من در ملک شریک توام و تو باین مرتبه بتدبیر
من رسیده ای و بریاد نداری که چون سلطان شهید الب ارسلان کشته شد چگونه
امراء لشکر را جمع کردم و از جیحون بگذشتم و از برای تو شهرها بگشادم و اقطار
ممالک شرق و غرب را مستخر گردانیدم. دولت آن تاج بر این دوات بسته است هر گاه
این دوات برداری آن تاج بردارند »

الحق این جواب خواهه سخت درشت بود و میرساند که او خود را بر دولت
سلجوقی صاحب منتهی عظیم میدانند و دوام و ثبات آن را بوجود خویش قائم میپندارد
ملکشاه پیش از پیش از خواهه رنجید بخصوص که پیغام رسانندگان نیز آنچه میتوانند
آب را گل آلود کردند لیکن با تمام این احوال سلطان بعزل خواهه مبادرت نکرد
و ظاهر آپی فرصت بهتر میگشت تا بشکلی دیگر بدفع وزیر خود قیام نماید.

ملکشاه در همین تاریخ از اصفهان بسمت بغداد حرکت کرد و نظام الملک نیز
در رکاب بود.

در حدود صحنه کرمانشاه شخصی در لباس صوفیان برای تقدیم عرضحالی پیش
خواجه آمد و خواهه را در دهم رمضان سال ۴۸۵ کارد زد و خواهه مرد و چنین شهرت
یافت که قاتل از فدائیان اسماعیلی است و از طرف این فرقه مأموریت قتل خواهه را
یافته بوده است.

در اواخر ایام ملکشاه و تمام دوره سلطنت پسرش سلطان سنجر بعلت ظهور
طایفه اسماعیلیه و قتل و فتک ایشان نسبت بیک عده از وزرا و اکابر و علما پاره ای از
وزراء و حتی خود سلاطین نیز گاهی برای دفع دشمنان خویش ایشانرا بدست عمالی
مخفی میکشند بعد نسبت کشته شدن آنانرا بقدائیان اسماعیلی می بستند و بعضی
اوقات هم اسماعیلیه را خود باین کار وامی داشتند و سلطان سنجر که بمواضعه محرمانه

با اسماعیلیه مشهور بوده در تاریخ بچند فقره از این قبیل قتلها سخت متهم است.
 غلامان نظامیه و طرفداران خواجه بدرست یا بغلط قتل خواجه را بتحریر
 تاج‌الملک فارسی رئیس دیوان طغرا و انشاء ملک‌شاه و رضای باطنی سلطان منتسب
 کردند و ظاهراً این نسبت چندان بی اساس نیز نبوده است چه بعد از آنکه در نیمه
 شو‌ال‌همین سال قریب بسی و سه روز بعد از قتل خواجه ملک‌شاه نیز در بغداد فوت
 کرد عامه چندان از مرگ او متأسف نشدند، صاحب تجارب السلف می گوید: «گویند
 هیچ آفریده بر سلطان نماز نگزارد... و وفات سلطان بعد از وفات خواجه در نظر خلق جهان
 عظمی زیاده نداشت و ملک الشعراء و الافاضل امیر معزی در این معنی رباعی گفته است:
 دستور و شهنشبه از جهان رایت خویش بردند و مصیبتی نیامد زین بیش
 بس دل که شدی ز مرگ شاهنشاه ریش گر کشتن دستور نبودی در پیش ۱»
 این بیت اخیر معزی فی الجمله اشاره ایست بصحت اصل نسبت مذکور در فوق و شاعر دیگری
 از شعرای آن عصر یعنی سید اجل عزیز بن هبة الله علوی (۴۵۹-۵۲۸) در تعریض بکسانی
 که برای زوال دولت نظام الملکی و قتل خواجه اسباب چینی کرده بودند می گوید:
 عجب مدار که از کشتن نظام الملک سفید روی مرویت سیاه فام شود
 عجب تر آنکه روا داشتند کشتن او بدین امید کشان ملک و مال رام شود
 بزرگ سپهوی آن قاعده ندانستند که تیغ زنگ بر آرد چوبی نیام شود
 هزار سال بیاید که تا خردمندی میان اهل مرویت چو او نظام شود
 بیت دوم این قطعه نیز صریح است که گوینده قتل خواجه را بتصویب کسانی میدانند
 که امید رام شدن ملک و مال یعنی مصالح و مقالید کارهای ملکی را در دست خود داشته
 اند یعنی اعیان درباری ملک‌شاه مثل تاج الملک و مجدد الملک و سدید الملک و غیر هم
 بعد از قتل خواجه و مرگ ملک‌شاه تاج الملک باین توهم که میدان برای انجام
 مقاصد او باز شده و مانعی دیگر جهت آنکه بالاستقلال بر سراسر ممالک سلجوقی
 حکومت کند در پیش نیست بهمدستی ترکان خاتون یکی از زنان ملک‌شاه پسرش
 ساله او را که محمود نام داشت بالقب ناصر الدنیا والدین بسلطنت برداشت و کسانی

۱ - تجارب السلف ص ۲۸۱ ، ۲ - برای شرح حال این سید اجل رجوع شود بتاریخ
 بیهق طبع آقای بهمنیار ص ۵۷ و این قطعه در تاریخ گزیده مندرج است .

را باصفهان فرستاد تا بر کیارق پسر ارشد سلطان را گرفته در حبس انداختند. اما غلامان نظامیه که تاج الملك را عمده محرک قتل خواجه می‌شمردند شوریدند و بر کیارق را از حبس نجات داده بجانشینی ملک‌شاه برگزیدند و او را با خود برداشته از اصفهان بری پیش ابو مسلم سر و شیاری داماد خواجه رفتند.

تاج الملك و محمود و ترکان باصفهان آمدند و پس از جمع سپاهی بدفع بر کیارق حرکت کردند و در اواخر ذی الحجه ۴۸۵ در نزدیکی بروجرود بهمراهیان او برخوردند لیکن شکست یافتند و تاج الملك گریخت اما بزودی دستگیر شد و بر کیارق او را باصفهان آورد و خیال داشت در ازاء گرفتن ۲۰۰،۰۰۰ دینار وزارت خود را باو بسپارد ولی غلامان نظامیه شوریدند و گفتند که جز بسرتاج الملك چیزی دیگر قانع و آرام نخواهند شد.

عاقبت در تاج الملك افتادند و او را در ۱۲ محرم سال ۴۸۶ با انتقام قتل نظام الملك قطعه قطعه کردند و بر کیارق با شماره و فشار غلامان نظامیه یکی از پسران خواجه را که ابو عبدالله حسین نام و عز الملك لقب داشت بوزارت خود برداشت.

اما قصه مرگ ملک‌شاه در بغداد سی و سه روز بعد از قتل خواجه نظام الملك نیز درست روشن نیست، جمعی از مورخین مثل ابن الاثیر و هندوشاه مؤلف تجارب السلف آنرا بر اثر تبی میدانند که در حین شکار عارض سلطان شد و بعد از آن فصد کرد و از شدت ضعفی که متعاقب آن پدید آمد فوت نمود لیکن مورخین معاصر یا قریب العهد بملک‌شاه علت مرگ سلطان را سمی میدانند که باو خورانده بودند. مؤلف کتاب مجمل التواریخ و القصص که کتاب خود را بسال ۵۲۰ در عهد سلطان سنجر نوشته در این خصوص میگوید:

«گویند دارو دادندش ۱» و ظهیر الدین ابو الحسن بیهقی صاحب تاریخ بیهقی چنین می‌نویسد: او را زهر دادند بردست خادمی و آن زهر شحم ارنج بحری بود ۴۲ ذهبی نیز در کتاب دول الاسلام ۳ نوشته است که «گویند فوت او بعلت خوردن طعامی مسموم بود». اگر این مسأله یعنی مسموم ساختن ملک‌شاه درست باشد چنانکه بعید نیز نمی‌نماید بایستی این کار بدست نظامیه یعنی غلامان و مختصین خواجه که از قتل مخدوم خود متغیر بوده و سلطان را در آن شریک میدانسته‌اند انجام گرفته باشد.

يك نمونه از خط مرحوم وصال شیرازی

بقلم آقای

علی - افقه

میرزا شفیع شیرازی ملقب بمیرزا کوچک و متخلص بوصول یکی از نمایندگان
ذیشان ادبیات فارسی در نیمه اول قرن سیزدهم هجری و از هنرمندان جلیل القدر
این دوره است و او علاوه بر این مقامات در فضایل اخلاقی سرآمد اقران خود بوده
و شش پسر تربیت کرده است که ایشان نیز هر يك در فضل و کمال و شعر و حسن
خط و نقاشی و تذهیب منشأ آثار قابلی شده و یادگار های نفیسی از خویش بجا
گذاشته اند.

مرحوم وصال که سر سلسله این خاندان فضل و هنراست چنانکه ذیلاً
خواهیم گفت در نوشتن اقسام مختلفه از خطوط عربی و فارسی استاد بوده و در تقلید
شیوه استادان مسلم نسخ و شکسته و نستعلیق و ثلث کمال مهارت را داشته و بر اثر
کثرت ممارست در تحریر خود نیز در این شعب از خطوط صاحب سبکی مخصوص
شده مخصوصاً نسخ و نستعلیق و تحریر را بوضع بسیار زیبایی مینوشته است.
قطعه ای که در اینجا عکس آن منتشر میشود نمونه ایست از خط نسخ و
تحریر آن مرحوم که در ۱۲۵۵ یعنی هفت سال پیش از مرگ آن استاد هنرمند نوشته
شده و آنرا نگارنده در سفر اخیر شیراز بدست آورده است. برای آنکه خوانندگان
محترم از احوال مرحوم وصال اطلاعی اجمالی بدست بیاورند ذیلاً مختصری از ترجمه
احوال او نیز بدست داده میشود.

مرحوم میرزا شفیع وصال ملقب بمیرزا کوچک ابتدا مهجور تخلص میکرد
و او فرزند اسمعیل بن محمد شفیع بن میرزا اسمعیل است که در سال ۱۱۹۲ در شیراز

۳
اما
کیارق
صفهان
کیارق
وردند
ن اورا
سپارد
و آرام
الملك
اجهرا
الملك
جارب
ن فصد
معاصر
دند
سلطان
خ بیهق
بود
طعامی
که بعید
از قتل
شد
۱۰ص

تولد یافته و ابتدای جوانی را بتحصیل علوم و تهذیب نفس در پیش میرزا ابوالقاسم سکوت از عرفای نامی عهد گذرانده است. شروع شاعری وصال مقارن شده است با دوره تجدید شعر فارسی که از اواخر



تصویر مرحوم وصال بقلم پسرش داوری (نقل از کتاب گلشن وصال)

شهد نادری بهمت يك عده از گویندگان مقیم شهر اصفهان اساس آن ریخته شده بود. وصال نیز همین سیره را پیش گرفته و از تقلید فصیحای قدیم زبان فارسی و ریختن کلام خود در قالب صحیح و سالمی که بدست ایشان پرداخته شده بود منحرف نگردیده بهمین جهت اشعار او از حال سستی و سخافتی که در گفته بسیاری از گویندگان عهد صفویه دیده میشود فارغ است. عمده تخصص وصال در شعر بنزلی

سراشی اس

محشم کا

فهر

۱

۲

۳

۴

۵

۶

این منظو

۷

۸

۹

قسمتی بتق

از

رسیده اس

از

رفته لپکر

آخر عمر

و تقلیل مد

اس

۱

۲

۳

سرائنی است در تقلید از سعدی و حافظ و مرثی شورا انگیز او که آنها را بروش
محتشم کاشانی ساخته و او را بسیار مشهور کرده است.

فهرست آثار منظوم و منثوری که از وصال بجا مانده از اینقرار است:

- ۱- رساله ای در حکمت و کلام بشر و نظم،
 - ۲- رساله ای در گفتار فارابی حکیم در موسیقی،
 - ۳- رساله ادبیات و قوانین عروض،
 - ۴- رساله ای در تفسیر احادیث بنظم و نثر،
 - ۵- کتاب صبح وصال بطرز گلستان،
 - ۶- قسمتی از فرهاد و شیرین وحشی که در حدود ۱۸۰۰ بیت است و قسمت آخر
این منظومه را صابر شیرازی متوفی سال ۱۲۸۰ بانجام رسانده است،
 - ۷- منتخبی از مقالات زمخشری،
 - ۸- بزم وصال در حدود ۷۰۰۰ بیت ببحر متقارب،
 - ۹- کلیات اشعار بالغ بر ۳۰۰۰ بیت و غزلیات او که پاره ای بتقلید سعدی و
قسمتی بتقلید حافظ و قسمتی هم از مخترعات طبع خود اوست.
- از این جمله فقط کلیات و فرهاد و شیرین و شرح مقالات زمخشری بچاپ
رسیده است.

از سوانح مهم حیات وصال سفری است که او بعزم هندوستان از شیراز بیوشهر
رفته لیکن مانند حافظ از موج دریا هراسان گشته بشیراز مراجعت نموده است. در
آخر عمر نیز بشر حیکه اشاره خواهیم کرد دو دیده اش از نور بصر عاری گردید
و قلیل مدتی را قبل از وفات بحال نابینائی سر مینمود.

اسامی شش پسر هنرمندی که از وصال بجا ماند از اینقرار است.

۱- میرزا احمد و قار متوفی ۱۲۹۸

۲- میرزا محمود حکیم متوفی ۱۲۷۴

۳- میرزا محمد داوری متوفی ۱۲۸۳

۴- میرزا ابوالقاسم فرهنگ متوفی ۱۳۰۹

۵- میرزا اسماعیل توحید متوفی ۱۲۸۶

۶- میرزا عبدالوهاب یزدانی متوفی ۱۳۲۸

برای شرح حال مفصل تر وصال رجوع شود بگلشن وصال ص ۲۲- ۱۲۶ تألیف آقای روحانی، مجمع الفصحا ج ۲ ص ۵۲۸-۵۴۷، آثار عجم ص ۳۵۸، مدایح معتمدیه نسخه خطی کتابخانه مجلس ص ۶۶۸-۶۶۹ فارسی نامه ناصری ج ۲ ص ۶۴-۶۶ و ۱۵۲، ترجمه تاریخ ادبیات مرحوم ادوارد براون ج ۴ ص ۱۹۴ و ۲۰۳-۳۰۵ و ذیل فهرست نسخه فارسی موزه بریتانیا تألیف ریو ص ۱۹۷.

مرحوم وصال چنانکه گفتیم در تحریر اقسام خطوط بخصوص نسخ و شکسته و نستعلیق ماهر بوده و شصت و هفت قرآن و هفتصد مجموعه از دعوات بخط خود باقی گذاشته و قطعاتی که از او بیادگار مانده در کتابخانه های شخصی و عمومی بجاست زندگانی او از راه خوش نویسی و کتابت میگذشته و هیچگاه شاعری را کسب قرار نداده و از این طریق استفاده مادی نداشته است. علاوه بر خطاطی چنانکه گذشت وصال در نقاشی و تذهیب و صحافی نیز مهارت بسزائی داشته است معروف است که در سفر فتحعلیشاه بشیراز وصال کتابی را که بخط و صحافی و تذهیب و نقاشی خود ترتیب داده بود تقدیم پادشاه نمود فتحعلیشاه گفته بود وصال انصافاً در هنر اسراف کرده است و همین امر موجب ملال شاعر حساس گردید؛ وصال یکی از پرکارترین خطاطان ایران است در اواخر عمر بواسطه همین قسمت چشمهایش آب آورد پس از میل زدن یکسال دیگر از نعمت بینائی برخوردار بود و خواست تلافی مافات را کرده باشد هر چند او را از نوشتن منع کردند مفید نیفتاد و مشغول خطاطی گردید این بود که در سال آخر عمر بکلی از هر دو چشم نابینا گردید و در ۱۲۶۳ فوت کرد از نمونه های خوب خط وصال نسخه خطی کلیات سعدی کتابخانه مجلس شورای

ملی است بشماره ۱۳۲۴۹.

دروازه های نهد و سی ساله

بقلم آقای جواد مجدزاده صهبیا مدیر ابنیه تاریخی

هوای خشک یزد و دوری آن از منطقه زلزله موجب شده است که بسیاری از آثار کهن سال این شهر تا کنون از دستبرد ایام محفوظ مانده و توجه باستان شناسان را بطرف خود جلب کند.

از جمله آثار مزبور، دیوارها و برجهای ارگ دولتی و دیوانخانه است که تقریباً در وسط شهر قرار گرفته و علائم گلوله های فراوان بر روی آنها دیده میشود. متأسفانه یکی از معایب کار گذاران دوره گذشته آن بود که چون میخواستند بتقلید شاه سابق، در حوزه مأموریت خود خیابانی احداث کنند غالباً بدون مشاوره با مهندسين مطلع و ارباب ذوق، ندانسته و نفهمیده، آثار مهمی را نابود میکردند چنانکه انهدام خانقاه زیبای تفت و از میان بردن مقابر باشکوه آن نمونه جگر خراشی از این گونه فعالیتها و خود محتاج بحثی جداگانه است.

بهر حال قریب یکساعت از ظهر میگذشت که نگارنده پس از چند ساعت عکس برداری و کتیبه خوانی خسته و مانده بطرف منزل میرفتم و از تابش آفتاب سوزان یزد رنج فراوان میبردم، ناگهان در نزدیک حصار ویران ارگ چشمم بدر بزرگی افتاد که از انتهای گودالی در میان خاکروبه ها جلب توجه میکرد، جنون باستان شناسی بی اختیار متوقفم ساخت و اندکی بعد خود را در کنار در مزبور دیدم. این در از الوارهای بزرگی تشکیل یافته که بموازات یکدیگر قرار گرفته اند و دوار از جهت مخالف موجب اتصال آنها شده است. روی در را با صفحات آهنینی

پوشانیده و آنرا با نقوش برجسته تیراندازان سواره و پیاده و پیل سواران مسلح زینت داده اند.

در نتیجه تحقیقات مقدماتی معلوم شد که مأمورین شهرداری ضمن اصلاحات



عکس قطعه‌ای از آهن های دروازه مهریچرد یزد

شهری دروازه مزبور را کنده و آنرا بمبلغ ۴۰ ریال باهنگری فروخته اند؛ ولی خوشبختانه اداره فرهنگ از این معامله اطلاع یافته و مانع انهدام آن شده است. هم چنین مطلع شدم که دروازه دیگری نظیر این دروازه را چند سال پیش از آن بهمین صورت کنده و فروخته اند و تنها چند قطعه از آهنهای آنرا اداره فرهنگ بدست آورده و نگاهداری نموده است.

مقایسه نقوش و تزیینات لوحه های آهنین ثابت کرد که هر دو دروازه متعلق

بيك زمان بوده و شاید بفرمان يک نفر ساخته شده باشند. دروازه ايرا که ابتدا خراب کرده بودند بنام دروازه حظيره و دومی باسم دروازه مهریجرده موسوم بود. در میان قطعات آهن دروازه حظيره يك قطعه آهن بطول ۲/۳۰ متر و عرض ۹ سانتی متر موجود است و کتیبه ذیل بخط کوفی بر روی آن خوانده میشود:

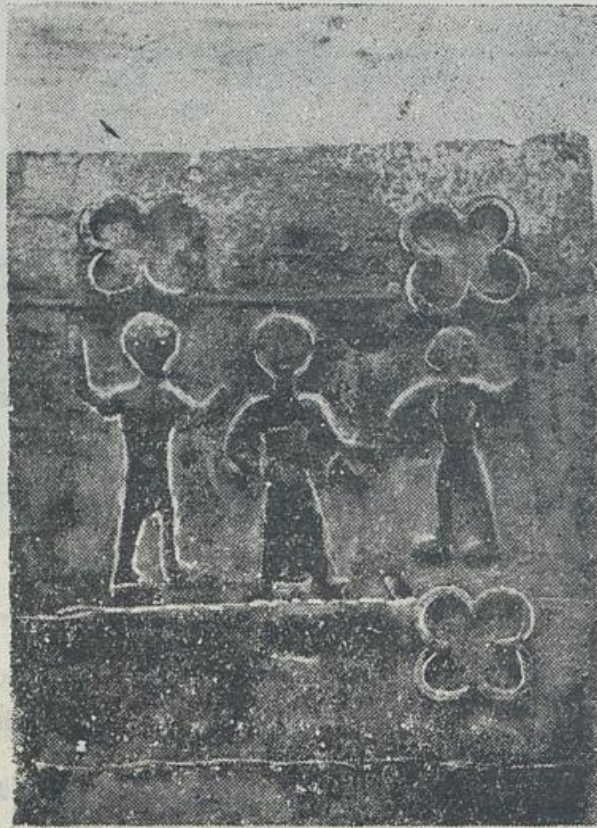
« مما امر بايجاده و نصبه الامير المسعود البهشتی ابوالنجم
والامير المظفر ابو يعقوب بدر و اسحق ابناينال موليا امير المؤمنين
اطال الله بقاهما في سنة اثنى و ثلثين و اربع مائه عمل محمد ابن
ابو اسحق الحداد الاصفهانی »

بنابر این معلوم میشود که دروازه مهریجرده و دروازه حظيره و دروازه های دیگری نظیر آنها بفرمان دو برادر یعنی بدر و اسحق فرزندان ینال در سال ۴۳۲ هجری ساخته شده و اکنون قریب ۹۳۲ سال از عمر آنها میگذرد؛ در خصوص هویت این دو برادر و آثاری که در زمان ایشان احداث شده مورخین اشتباهات عجیبی مرتکب شده اند مثلاً احمد بن حسین بن علی الکاتب صاحب تاریخ جدید یزد در صفحه ۶۶ کتاب خود مینویسد:

« علاءالدوله بفرمود تا مدرسه عالی بنا نهادند... و اتمام آن در سنه سبع و عشرين و خمسمائه (۵۲۷) بود و در یزد بسیار عمارت بجای آورد و او را چهار سرهنگ بود، یکی را نام ابو مسعود بهشتی بود که باغ بهشتی بدو منسوبست و... و علاءالدوله این چهار سرهنگ را بفرمود تا حصارى بکشند در گرد شهر و ایشان یزد را حصار کشیدند... و آثار آن هنوز باقیست و بر جها ثابت است... و بارود داخل شهر است و چهار دروازه مفتوح گردید و درهای آهنین نصب کردند و نام این چهار سرهنگ بر چهار دروازه بخط کوفی بر آهن کنده اند و نام آن چهار دروازه یکی گوشک نو و دیگر قطریان و سیم مهریجرده و چهارم در کیبان... »

با تطبیق اسامی سرهنگانی که مشارالیه نام برده و اسامی که در کتیبه نوشته شده و همچنین اختلاف فاحش میان سالهای ۴۳۲ و ۵۲۷ معلوم میشود که صاحب تاریخ جدید یزد تا چه اندازه در صحت مندرجات کتاب خود دقت داشته است!

آقای آیتی صاحب تاریخ دیگر یزد بنام آتشکده یزدان همین مطالب را با جزئی تغییرى نقل کرده و سلطنت علاءالدوله و ساختمان حصار و دروازه را ضمن وقایع قرن ششم و هفتم شرح داده است! عجب تر آنکه در صفحه ۹۲ همان کتاب مینویسد کتیبه کوفی روی دروازه حظیره را یکی از اعضای انجمن ادبی یزد بشرح ذیل خوانده است:

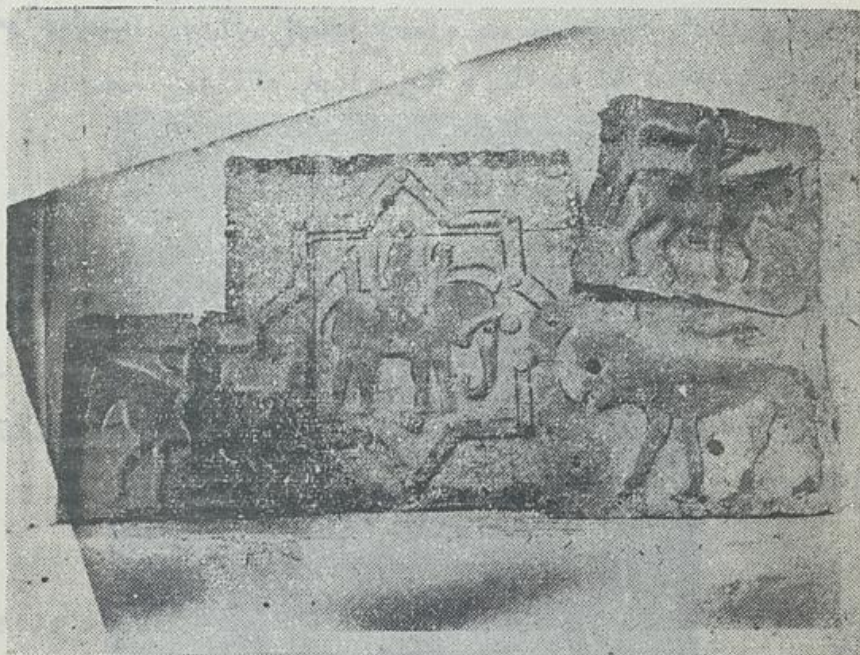


عکس قطعه ای از آهنهای دروازه مهر یزد

« هذا امر بايجاده و نصبه الامير المسعود ابو النصر . . . الامير المظفر ابو يعقوب
 ينال . . . امير المؤمنين ادام الله بقائه في سنه اربع و ثلاثين و اربعمائه صنعه محمد بن
 المسعود » بهر حال با مراجعه بکتاب معتبره معلوم میشود که عمادالدین ابو کالیجار

دیلمی تا سال ۴۴۰ بر نواحی کرمان و اطراف آن حکومت داشته و البته اگر تسلط او بر یزد محرز و مسلم بود بدون تردید در کتیبه دروازه حظیره نام وی را نیز ذکر میگردند.

اما بنظر نگارنده همینده در سال ۴۲۹ غزنویان در نبرد دندانقان از سلاجقه



عکس چهار قطعه از آه‌های دروازه حظیره یزد

شکست خوردند و اساس سلطنت غزنوی متزلزل شد این دو برادر که معلوم نیست از طرف دیالمه یا غزنویان بر یزد حکومت داشته اند بتحکیم حوزه حکمرانی خویش پرداخته و حصار استواری در اطراف یزد ساخته اند و ضمناً در عین حال که خود را تابع خلیفه بغداد شمرده اند نام هیچیک از سلاطین غزنوی یا دیلمی را در کتیبه نیاورده و در حقیقت استقلال خویش را نشان داده اند.

تاریخ ساختمان دروازه مزبور درست مصادف با سالی است که سلطان مسعود آخرین پادشاه مقتدر غزنوی بدست امرای برادرش محمد در قلعه کسری بقتل رسید

و از آن پی
کشائی کر
اک

غزنوی د
بحظیره
میشوند
ناگفته
صنایع
غزنوی

و از آن پس دولت غزنویان روی با انحطاط گذاشت و سلاجقه شروع به گشور گشائی کردند .
 اکنون دروازه مهر یجرد و بقایای دروازه حظیره که شاید تنها اثر دوره



عکس قسمتی از کتیبه کوفی فرو رفته روی قطعه آهن متعلق بدروازه حظیره یزد
 باین عبارت : بدر واسحق ابناینا

غزنوی در یزد میباشد و از لحاظ باستان شناسی اهمیت فراوانی دارند در بسای مشهور
 بحظیره که پرورشگاه یتیمان یزد است تحت نظر اولیای فرهنگ آنجا نگاهداری
 میشوند و شاید روزی بیابنتخت منتقل شده و زینت بخش موزه ایران باستان گردند
 ناگفته نماند که وجود تصاویر پیلهای جنگی بر روی دروازه های مذکور نفوذ
 صنایع هندی را در صنعتگران ایرانی بر اثر اردو کشیهای متوالی سلطان محمود
 غزنوی بآن کشور بخاطر میآورد و بیننده را بیاد هندوستان می اندازد .

تهران آبان ۱۳۲۳



آقای جواد مجدزاده صهبسا مدیر محترم ابنیه تاریخی از دوستان ذیقیمت

مجله یادگارند و ایشان علاوه بر آنکه نویسنده ای محقق و شاعری خوش قریحه اند بواسطه سالها ممارست در معرفت آثار و ابنیه اسلامی مهارتی بسزا دارند و خدماتی که در راه حفظ و تعمیر یادگارهای پر بهای این ادوار بخصوص مرمت مسجد شاه و جامع اصفهان کرده اند از هر جهت شایسته تحسین و قدردانی است

مجله یادگار بسیار خوشوقت است که ایشان در احیای آثار پر افتخار ایران یاری ما برخاسته و با ارسال مقاله فوق که حکایت کشف یکی از قدیمترین بناهای تاریخی یزد بتوسط ایشان است ما و خوانندگان ما را ممنون ساخته اند. پس از تشکر از بذل این لطف و اظهار امیدواری بتعمیق این سیره مرضیه از طرف معظم له بدرج ملاحظات ذیل مبادرت میورزیم:

بعقیده ما در عبارت: «مما امر بایجاد و نصبه الامیر المسعود البهشتی ابو النجم والامیر المظفر ابو یعقوب بدر واسحق ابنایال». الخ نام دو برادر و کنیه و لقب آن دو که در این عبارت بترتیب لف و نشر یاد شده پس از تجزیه آن جمله چنین میشود:

۱ - امیر مسعود بهشتی ابو النجم بدر

۲ - امیر مظفر ابو یعقوب اسحق.

اما در باب هویت این دو برادر تصور ما اینست که مؤلف تاریخ جدید یزد آن را کاملاً مشخص کرده است اگرچه در عبارت او که آقای صهبا قسمتی از آنرا فقط نقل نموده اند يك غلط تاریخی هست و بهمین جهت هم ایشان او را تخطئه کرده و قابل اعتماد نشمرده اند ولی باز بعقیده ما مؤلف تاریخ جدید کاملاً کلید حل مشکل را بدست داده.

برای اثبات این مدعی قسمتی از ابتدای نوشته او را که آقای صهبا نقل نموده اند نقل میکنیم و آن اینست:

«... علاءالدوله جهت مدفن خود گنبد عالی بساخت ولی آن مدرسه بدو مناره مشهور است و علاءالدوله در آن گنبدخانه مدفون است و تمام آن در سنه سبع و عشرين و خمسه مائه (کذا) بود و در یزد بسیار عمارت بجای آورد و او را چهار سرهنگ بود

یکی را نام ابو مسعود بهشتی بود که باغ بهشتی بدو منسوبست و دیگری را ابو یعقوب دیلمی و دیگری ابو یوسف و چهارم کیا نرسو که مدرسه سرریگ که آثار آن هنوز باقیست از استحداث اوست و آب نرسوباد را او جاری کرده است و محله نرسو بدو منسوب است و علاءالدوله این چهار سرهنگ را بفرمود تا حصاری بکشند... الخ در این عبارت چنانکه در نسخه چاپی تاریخ جدیدیزدمکر مشاهده میشود خمسمائه قطعاً غلط است و بجای آن باید اربعمایه باشد و چون علاءالدوله ابو جعفر محمد بن دشمنزیار کا کویه در محرم ۴۳۳ مرده هیچ مانعی ندارد که گنبد خانه ایرا که برای مدفن خود شروع کرده بوده در ۴۲۷ با تمام رساند. مؤلف تاریخ یزد چنانکه از عبارت او واضح میشود تصریح میکنند که در عهد علاءالدوله چهار تن از سرهنگان که از جمله ایشان بوده اند ابو مسعود (تحریف امیر مسعود بر طبق کتیبه) بهشتی و ابو یعقوب دیلمی چهار دروازه شهر را گشوده و نام خود را بخط کوفی بر آنها کنده اند از مقایسه این بیان و کتیبه ای که آقای صهبایعین عبارت آنرا ذکر کرده اند شبیه ای نمی ماند که این ابو مسعود بهشتی مذکور در تاریخ جدید یزد همان امیر مسعود ابو النجم بدر و ابو یعقوب دیلمی مذکور در همان کتاب امیر مظفر ابو یعقوب اسحق بن ینال برادر شخص اول است که در آن کتیبه نام ایشان ذکر شده و آقای صهبایعین بکشف آن نایل آمده اند. سال ۴۳۲ تاریخ اتمام بنای این دروازه ها هم مقارن عهد علاءالدوله ابو جعفر و یکسال یا اندکی کمتر قبل از تاریخ فوت اوست.

خوشبختانه از یک تن از این دو برادر مذکور یعنی از امیر اسحق بن ینال از یک راه دیگر هم خبری داریم و همین مختصر خبر مسلم میکنند که او از سران سپاهی دیلمه کا کویه بوده است.

ابن الاثیر در وقایع سال ۴۳۵ در ذکر نزاعی که بین ملک ابو کالیجار بن سلطان الدوله دیلمی (۴۱۵ - ۴۴۰) و امیر ظهیرالدین ابو منصور فرامرزن علاءالدوله کا کویه صاحب اصفهان و مضافات بر سر کرمان در گرفت میگوید که در نتیجه جنگی

که بین دو امیر دیلمی و کاکویه در گرفت امیر ابو منصور مغلوب گردید و سردار سپاهش امیر اسحاق بن ینال بدست لشکریان ابو کالیجار اسیر افتاد (ابن الاثیر ص ۱۹۴ ج ۹) همین مختصر اشاره میفهماند که امیر اسحاق بن ینال بانی یکی از دروازه های یزد که نوشته اش خوشبختانه بهمت آقای صهبا بدست آمده چهار سال بعد از اتمام آن دروازه و کتیبه و سه سال پس از مرگ مخدوم خود علاء الدوله ابو جعفر در خدمت پسر این مخدوم امیر ابو منصور در اصفهان میزیسته و بر سپاهیان او سردار بوده است . با این مقدمات دیگر گویا شبهه ای باقی نمیماند که آثار نفیسی که بدست آقای صهبا برای ما مکتوف شده یادگار عهد دیالمة کاکویه و از بناهای دو سرهنگ از سرهنگان امیر عضدالدین علاء الدوله ابو جعفر محمد بن دشمنزیار کاکویه مؤسس این خاندان است .

یادگار

جهت ذر راه تحصیل علم

یاقوت حموی گوید :

حکایت کنند که ابو زکریا یحیی بن علی بن خطیب تبریزی (۴۲۱ - ۵۰۲) شارح مشهور دیوان حماسه موقعیکه سنین عمرش از هفده متجاوز نبود نسخه ای از کتاب التهذیب از هری در لغت بدست آورد و آنرا در کیسه ای نهاد و بر دوش گرفت و از تبریز بمعره النعمان شام رفت تا آنرا بر ابو العلاء معری بخواند . چون پولی نداشت تا برای سواری مرکوبی بکرایه بگیرد پیاده این راه دراز را پیمود . در راه عرق پشت او در کیسه راه یافت و باره ای از اوراق نسخه تهذیب را که همچنان بر دوش میکشید پوساند . این نسخه هنوز در یکی از کتابخانه های وقفی بغداد باقیست . کسی که از سرگذشت آن بیخبر باشد گمان میبرد که آن در آب افتاده تا باین صورت در آمده است در حالیکه چنین نیست و عرق پشت ابن الخطیب تبریزی باعث پوسیدگی یکمده از اوراق آن بوده .

(ترجمه از معجم الادباء ج ۲ ص ۲۸۶)